

«این مقاله در فاصله ورود آقای خمینی به تهران و سقوط کابینه بختیار نوشته شده است.»

وحدت کلمه رمز پیروزی است



علی اصغر حاج سیدجوادی

است و حقیقت اینکه ما هنوز در گام نخستین پیروزی هستیم. این ضرورت و حقیقت انقلاب امروز ما به گذشته و حال کشور ما و تاریخ ما بستگی کامل دارد. بدون توجه به گذشته نزدیک و دور و بدون بررسی وضع کنونی، ما هرگز نمیتوانیم اهمیت وحدت را درک کنیم و به این نتیجه برسیم که ما هنوز در قدم اول پیروزی هستیم. گذشته | دور | و نزدیک ما برهیچیک از ما پوشیده نیست، اما شاید نتایج کنونی و حال این گذشته در نظر ما و در لحظاتی که در غلیان و جوش انقلابی هستیم چندان روشن نباشد. گذشته بقیه در صفحه ۲

امام خمینی در اولین سخنان خود در فرودگاه مهرآباد به دو مسئله مهم و اساسی اشاره می کند که می باید مفهوم آن بدرستی شناخته و شکافته شود و سپس جنبه های عملی آن بطور جدی و خستگی ناپذیر مورد بررسی قرار گیرد. اشاره اول امام خمینی در یک جمله خلاصه میشود به اینگونه که «وحدت کلمه رمز پیروزی است». اشاره دوم ایشان به این حقیقت است که «ما هنوز قدم اول پیروزی را برداشته ایم و راه درازی در پیش داریم». این دو ضرورت و حقیقت به یکدیگر وابسته است، وحدت کلمه برای پیروزی یک ضرورت

شماره ۳۳

خمسین

هفته نامه ۱۰ ریال

امر به معروف و نهی از منکر
در صفحه ۴

مسأله خود مختاری استانها

تجدید حیات فرهنگی را با خود مختاری اشتباه نکنیم



پس از پیروزی انقلاب مردم ایران بر رژیم خودکامه پهلوی و در آستانه ساختمان نظم نوین جامعه، مسائل و مشکلاتی پیش آمده است و می آید که ناچار از پیش آمدن آنها گزیری نبوده و نیست.

مسأله کردستان و ترکمن صحرا از پس وقایع تأسف آوری که در آن استانها اتفاق افتاد هنوز زنده است و مورد بحث. و مسأله بلوچستان و خوزستان و آذربایجان و لرستان و سایر سرزمینهایی که دارای فرهنگ قومی و لهجه و زبان دیرپای خود هستند، در پیش.

اگرچه نظر جنیش را در چند مقاله شماره های گذشته در این باب نوشته ایم، ولی هنوز می بینیم که درباره اقوام ایرانی دارای فرهنگ بومی و قومی که با اعلام صریح و رسمی خودشان و رهبرانشان خود را پیش از همه چیز ایرانی می دانند، در مطبوعات و گاه وسیله افراد یا گروههای سیاسی اظهار نظرهایی میشود که به اظهار عقیده کاسه های داغتر از آتش بیشتر شبیه است.

حق انتخابی که کمتر از یک سال پیش، حزب توده در ارائه برنامه خود برای اقوام ایرانی طلب کرد و حق تعیین سرنوشتی که امروز اعلام می شود یعنی اعلام تجزیه کشور، چیزی نیست که حتی خود اقوام به آن راضی باشند. اما نکته هائی از ظرافت مسأله که در مورد سرنوشت اقوام سرکوب شده ی ایرانی باید در نظر گرفت و بعضی از علل تحریکات و برادرگشی های محلی را تشکیل می دهد، به نظر ما چنین می رسد:

- ۱ - پس از کودتای حوت ۱۲۹۹ نخستین وظیفه ای که از سوی استعمارگران به عهده رضاخان قلمبر گذاشته شد سرکوبی اقوام و ایلات و طوایف سراسر ایران بود تا با در دست گرفتن قدرت قاهره بتواند رأساً با استعمارگران وارد معامله شود سرکوبی دین و پیشوایان مذهبی و متخالف شکل کردن لباس و کلاه و فرنگی ملبس کردن صورت ظاهر مردم ایران جزو همین نقشه بود.
- ۲ - برپا کردن اختلاف میان برادران سنی و شیعه و دامن زدن به این اختلاف بطور مستمر تا در نتیجه آن نیروی دیکتاتوری مرکزی بهتر و آسانتر بتواند به نقاط دور دست کشور و اقوام سنی مذهب مسلط شود و هر دسته را با کمک دسته ی دیگر سرکوب کند.
- ۳ - اختلاف افکندن میان قبایل مختلف از یک قوم یا فرهنگ واحد.
- ۴ - فرهنگ روستائیان و شبانان اقوام ایرانی را در پائین ترین سطح نگهداشتن.

بقیه در صفحه ۲

مراسم ملاکسانی حسینیه فرهاد روز پنجشنبه گذشته پس از اتمام سال انجام شد. در بالا تصویر حضرت ابی‌الله خاتمانی، استاد محدثی شریعتی پسر و احسان شریعتی پسر روایتگر علی شریعتی دیده می شود. به صفحه ۷ رجوع کنید

مساله خود مختاری استانها

بقیه از صفحه ۱

۵- زورگونی و فشار ماموران دولت مرکزی با تکیه به سرنیزه حکومت به تمام مردم ایران و از جمله بیشتر به اقوام صاحب فرهنگ بومی. عک تحقیر دانی و مستمر اقوام ایرانی دارای فرهنگ بومی با تمام وسایلی که از سوی حکومت مرکزی برانگیخته میشد.

مجموعه این فشارها و سرکوبی ها و تحقیرها عوامل فراوان دیگر اقوام ایرانی را دست کم در دوران منحوس پنجاه و چندساله حکومت پهلوی علیه حکومت مرکزی ایران، برانگیخته و سرکوب شده نگهداشته است.

این فزری که بیش از پنجاه سال بر آن فشار آمده است و این دیگ بخاری که بیش از پنجاه

سال بر آتش مانده است، میبایستی که طبیعتا در یک لحظه و ناگهانی بڑ صورت فشار آورنده ببرد، یا در روی آتش کتنده منفجر شود و کارش را بسازد.

این عامل فشار و یا آتش سوزان معرکه حکومت مرکزی ایران بوده است که باید تاوان ظلم و ستم خود را پس بدهد، ولی حکومت مرکزی به رهبری و سرکردگی چه کسی؟ جز به سرکردگی دیکتاتور خودکامه ای چون پهلوی؟

و امروز که پهلوی پیش از پس دادن تاوان ظلم و جور و استبدادی خود گریخته است، عکس العمل اقوام ایرانی در غیاب او و در برابر دولت انقلاب هویدا شده است. متاسفانه در میان اقوام

ایرانی صاحب فرهنگ بومی بجز اذربایجان فرهنگ عمومی در سطحی نامتناسب با فرهنگ جهان امروز نگهداشته شده است و این نگاه دولت انقلاب نیست. و خوشبختانه روشنفکران و سران اقوام هموطن ما دارای سطح فرهنگ و شعور بسیار بالا و قابل توجهی قرار دارند که درک مسائل و مشکلات برای آنان آسان است و اختلاف عظیم فرهنگی میان رهبران با توده عظیم اقوام رابطه آنان با رابطه مرید و مرادی است و با توجه به اینکه توجه به فرهنگهای بومی و قومی بایستی از بدیهیات پذیرفته شده به وسیله دولت انقلاب باشد و چنین نیز هست، حل مسائل و مشکلات اقوام ایرانی بین رهبران محلی و رهبران ملی انقلاب و دولت انقلاب زیاد مشکل نمی نماید.

اصولا تنوع فرهنگ های قومی و بومی در قالب یک فرهنگ ملی دلیل شکوفائی و رشد فرهنگ ملی یک کشور است، سوئیس، یکی از

کوچکترین کشورهای جهان است که در سه نقطه آن به سه زبان فرانسوی، آلمانی و ایتالیائی سخن گفته میشود و هیچ مشکل سیاسی نیز بین آنان به چشم نمی خورد. اما در ایران متاسفانه بقایای اختلافات محلی که به وسیله دیکتاتوری پهلوی میان طوایف کوچک از اقوام بزرگ ایجاد شده است، تحریکات عوامل رژیم طاغوتی بازمانده در گوشه و کنار که هنوز با داشتن آیدی و خرج پول قدرت ایجاد بلوا دارند، و گاهی تحریکات و ندانم کاری های اشخاص یا دستجاتی که فارغ از تعصب نیستند و یا بعضی احزاب قدیمی که در هر حال تکیه به سیاستهای بیگانه دارند هنوز می تواند عواملی مؤثر برای ایجاد بلوهای محلی تضعیف کننده انقلاب باشد که بایستی با اتخاذ روشهای واقع بینانه حل شود.

۱- ک

ما در نظام استعماری و استبدادی گذشته است، استعمار ما استعمار غیر مستقیم بود یعنی از طریق استبداد سلطنتی اعمال میشد؛ نظام استبداد سهم خویش را از یغما و غارت مردم می گرفت و بخش معینی از آن را به استعمار می داد.

به این ترتیب جامعه ما در سه مرحله مورد غارت در همه ابعاد آن قرار می گرفت:

۱- مرحله اول یغما بوسیله سیستم بهره کشی و استثمار سرمایه داری و فئودالی که بافت اجتماعی و اقتصادی جامعه ما را تغییر می داد.

۲- مرحله دوم یغما بوسیله دستگاه حاکمه و اولیگارشائی آن که در زیر نظام استبداد سلطنتی قرار داشت.

۳- مرحله سوم یغما بوسیله استثمار امپراطوریهای تزاری روس و انگلیس.

جامعه فئودالی ما در طلایه نفوذ استعمارگران غربی از قرن نوزدهم از حرکت تکاملی بسوی صنعتی شدن و شناسائی علوم و دانش های جدید بازماند. ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه بر اساس ظلم و ستم و غارت توده های زحمتکش روستائی و شهری قرار داشت.

بر بالای هره جامعه فئودالی خانواده قاجار قرار داشت که بصورت خانوادگی و پدرشاهی مملکت را اداره می کرد، نصب و عزل حکام بدست شاه و اطرافیان او بود، حکام با دادن رشوه به مقام حکومتی منصوب می شدند و کار آنها چاپیدن مردم ایالات از طریق زورگونی و قتل و کشتار و دادن بخش مهمی از این غارت به شاه و اربابان برای باقی ماندن در منصب حکومت بود. دربار مرکز توطئه و بند و بست از دو سو بود: از سویی به شخص شاه و نزدیکان درجه اول او بنظر صدر اعظم و از سوی دیگر تقرب به سیاست های استعماری روس و انگلیس برای جلب حمایت آنها نسبت قوا و تحکیم موضع سیاسی خود.

و مجموع این وضع نیز بطور مستقیم و غیر مستقیم در شعاع نفوذ استعماری امپراطوریهای مستعمراتی قرار داشت یعنی استعمار با استفاده از ضعف و فساد سلطنت و تقویت و تشدید این ضعف و فساد هم بخش هایی از خاک اصلی ایران را به تدریج جدا کرد و هم با امتیازهای ظالمانه اقتصادی و سیاسی جامعه ما را غارت کرد.

فروریختن این نظام فقط به یک عامل بستگی داشت یعنی به عامل بیداری مردم.

و این آن چیزی بود که در ممانعت از آن هر سه عامل نفع مستقیم و اساسی داشتند. یعنی نخست نظام فئودالی و بافت اجتماعی و اقتصادی جامعه که براساس بهره کشی از توده های مردم قرار داشت هیچگونه نفعی در رهایی توده های روستائی و شهری و در بیداری فرهنگی و سیاسی و آشنا شدن آنها به حقوق اجتماعی و اقتصادی مشروع خود نداشت.

و دوم طبقه حاکم یعنی شاه و درباریان و وابستگان و خانواده های آنها که بطور منظم بر سازمانهای اداری و لشگری و مالیاتی و حکومتی کشور فرمانروائی می کردند طبعاً همه قدرت و اقتدار و امتیازات سیاسی و مالی و اجتماعی آنها به جهت توده های مردم و ناآگاهی آنان بستگی داشت.

و سرانجام استعمار بیگانه تنها بر پایه این دو

وحدت کلمه رمز پیروزی است

بقیه از صفحه ۱

توده های مردم و نابود کردن حقوق اجتماعی و سیاسی پیش بینی شده از قانون اساسی مشروطه نبود. یعنی بطور خلاصه کارنامه دوران سلطنت رضا شاه در همان سه عامل دوران قاجار خلاصه میشود:

یعنی حفظ روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و بهره کشی از نیروی کار توده های روستائی و کارگری. و سلطه طبقه حاکمه در زیر قدرت استبدادی سلطنتی با امتیازات اجتماعی و اقتصادی خاص و سرانجام ابقای سلطه استعماری انگلیس بر منابع حیاتی ثروت ملی و غارت دانی آن یعنی توده های مردم به قیمت عقب ماندگی فکری و علمی و فنی جامعه و محرومیت از پیشرفتهای اجتماعی که لازمه آن مرحله مورد غارت و تجاوز و خشونت قرار میگرفتند:

یعنی هم از سوی روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی.

هم از طریق امتیازات اجتماعی و اقتصادی طبقه حاکم و وابستگان آن. و هم از طرف غارتگران استعماری.

ولین غارت تنها غارت منابع طبیعی نبود بلکه بخاطر ماهیت و ذات ارتجاعی و استعماری رژیم غارت فرهنگی و بیگانه کردن مردم از اعتقادات و رسوم و سنن قومی و مذهبی و اجتماعی و جاهل ماندن آنها از عمق تحولات علمی و فنی غرب در راس آن قرار داشت.

اما آثار دیگر منفی این غارت تنها از این طریق نبود بلکه مردم در مسیر آشنا شدن با فرهنگ غربی و نظام اداری و فرهنگی و سیاسی آن و در قید سانسور و اختناق به عوارض گوناگون تمدن غربی که مهمترین آن شیفتگی و ضربه شدید به مصرف و تجمل پرستی بود مبتلا شدند.

سلطه اختناق و سانسور و فقدان آزادی اندیشه و فکر طبعاً زمینه های گسترش استعدادها و امکانات را در جهت جست و جو و حلاقیات و تکاپوی ذهنی مسدود کرد و جامعه ما را بصورت مردمی مصرف کننده از دو سو در آورد.

۱- از جهت مادی جامعه ما بازار فروش مصنوعات دیگران شد.

۲- از جهت معنوی جامعه ما خود از تولید فکر و در نتیجه از تولید فرهنگ صنعتی و تکنولوژی و بازسازی و تعمق در آثار فرهنگی بومی و قومی خود باز ماند.

به زبان ساده سیاست استعماری هم ما را در مصرف کالاها و مصنوعات خود مجبور میکرد و هم از آشنا شدن با تفکر و اندیشه علمی که مولد این کالاهاست باز میداشت.

و این تحمیق و تجمیل چگونه انجام میگرفت؟ از طریق سلطه یک نظام سیاسی استبدادی و پلیسی، از طریق برقراری سانسور و جلوگیری از فعالیت های اجتماعی و سیاسی. از طریق اختناق یعنی جلوگیری از اجتماعات و تبادل اندیشه و برخورد آرا و عقاید.

از طریق انتخابات فرمایشی و ناپستی استقلال قوای سه گانه کشور و تمرکز همه قدرتهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در دست شاه و وابستگان او در گروه حاکم.

بقیه در شماره آینده

عامل بود که میتوانست با تکیه بر قدرت نظامی و اقتصادی و سیاسی خود از سویی و ضعف و فساد و ناتوانی طبقه حاکم و درباریان از سوی دیگر کشور ما را مورد غارت دانی قرار دهد و ادامه وضع موجود آنرا زیر نظارت دانی خود داشته باشد. در نهضت مشروطه بدون اینکه مجال بحث در جزئیات آنرا داشته باشیم بطور کلی، عامل نخست غارت و عقب ماندگی مردم ایران یعنی بافت بهره کشی اقتصادی و خشونت اجتماعی و عقب ماندگی سیاسی جامعه مورد حمله از ادیبخواهان و روشنفکران آن دوره قرار نگرفت بلکه انقلابیون مشروطه خواه به شکل نظام سیاسی کشور یعنی استبداد سلطنتی قاجار حمله بردند و سهم توده های مردم یعنی نیروی واقعی انقلاب در این حمله و در عرصه این نهضت بسی ناچیز بود. انقلاب مشروطه با تدوین قانون اساسی و ایجاد پارلمان قدرت پادشاه مستبد را محدود کرد و نمایندگان را مسئول نظارت و دخالت در امور مملکتی و بازخواست از دولت نمود اما همانطور که می دانید این تحول سطحی رابطه اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه را دگرگون نکرد و توده های مردم را به عرصه مبارزه برای پیشرفت تا واژگون کردن رابطه بهره کشی اقتصادی و ستم اجتماعی بر توده های مردم نکشاند.

به این جهت با محدود کردن قدرت استبدادی پادشاه عملاً قدرت سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم برجای خود باقی ماند و رابطه خود را همچنان با قدرتهای استعماری بیگانه حفظ کرد.

طبقه حاکم کشور به ضرورت موقع و بخاطر همین ادامه وضع موجود روابط ارتجاعی به آسانی از موضع استبدادی نظام سلطنتی به موضع لیبرالی و آزادیخواهی نظام مشروطه سلطنتی تغییر مکان دادند.

یعنی اهرمهای قدرت و اعمال خشونت و روابط اقتصادی و اجتماعی استبدادی در دست طبقه حاکم باقی ماند و عناصر جدید وابسته به دستگاه مشروطه نیز کسانی جز وابستگان طبقه حاکم و یا سرسپردگان آنها نبودند. زیرا قشر تحصیل کرده و روشنفکر آن دوره نیز بطور کلی وابسته به خانواده های اشرافی دوران استبداد بودند که با لایه های بسیار نازکی از لیبرالیسم و آزادیخواهی مأخوذ از فرهنگ غربی هیچگونه بستگی و رابطه ای با مسائل اجتماعی و اقتصادی توده های ستمدیده و زحمتکش ایرانی نداشتند.

۱- با انقلاب اکبر مرزهای شمالی و شمال شرقی ایران می بایست از نفوذ کمپوزیم درامان باشد.

۲- امنیت استخراج و اکتشاف و بهره برداری از نفت جنوب و راههای سوق الحیثی خلیج فارس و دریای عمان باید برای امپراطوری انگلیس تامین شود.

۳- جنبش های انقلابی ایران بنظر نهضت جنگل و قیام خیابانی و قیام کلنل پسیان در خراسان و روحیه ضد استعماری مردم جنوب ایران بر علیه حضور عمال استعماری انگلیس باید سرکوب شود.

۴- آثار آزادیخواهانه سیاسی و اجتماعی ناشی از نهضت مشروطه در قشرهای روشنفکری جامعه و بورژوازی ملی آن دوره باید از صحنه سیاسی کشور ناپدید گردد.

۵- ایران باید در سلطه نفوذ استعماری انگلیس و موقعیت استراتژیکی آن در شرق سوئز و اقیانوس هند باقی بماند.

و اینهمه به چه چیز احتیاج داشت؟ به ایجاد یک قدرت سیاسی و نظامی متمرکز استبدادی در تهران که بتواند بصورت یک دولت با اقتدار وزیر حمایت استعمار بر اجرای این خواست های استعماری قادر باشد. و همانطور که میدانیم امنیت و نظم و مرکزیت اداری و ایجاد قشون به سبک جدید و براندازی طغیانهای عشائری و سرکوبی قدرت های ایلی همه و همه وسایل و ابزارهای بیش برای برقراری نظام استبدادی و اختناق و نفتیش عقاید و جلوگیری از بیداری

بحث و انتقاد

روزهای جمعه از ساعت ۱۰ تا ۱۲ صبح در ساختمان شماره ۱ جنبش جلسه بحث و انتقاد دایر و ورود برای عموم علاقمندان آزاد است.

شمال شرق تهران - فرصت شیرازی، جنب اسکندری شمالی شماره ۱۱۵

بازگشائی حسینیه ارشاد

نامه‌ای از علی شریعتی به علی اصغر حاج سید جوادی

نام حسینیه ارشاد با نام روانشاد دکتر علی شریعتی پیوند خورده است در سال ۱۳۴۴ مکتبی بنام حسینیه ارشاد در جاده قدیم به وجود آمد و ساختمانی، مسجدی، کتابخانه‌ای و تالار سخنرانی و خطابه‌ای. دیری نگذشت که این مکتب با توجه فراوان جوانان آزادیخواه روبرو شد که به جلوه های مترقی و مبارز اسلام می‌اندیشیدند.

سالها بود که رژیم استبدادی پهلوی کوشش داشت با وسایل گوناگون حتی تشیع صفوی را که خود به خرافات الهیه بود، به ابتذال بکشاند. تظاهرات آنرا به مجالس روضه خوانی محدود کند. دکتر علی شریعتی که پس از اتمام تحصیل در اروپا به ایران آمده بود و در زادگاهش مشهد در کنار تدریس دانشگاهی، به تبلیغ تشیع علوی و جنبه های مترقی اسلام می پرداخت گرفتار مزاحمت پلیس محمدرضا شاهی شد و به طهران کوچید. حسینیه ارشاد مکتب دکتر شریعتی بود و در اندک زمانی توجه مسلمانان آزادیخواه تهران را به خود جلب کرده شهبای سخنرانی انبوه جمعیتی که در حسینیه گرد می آمدند، پشت رژیم شاه را لرزاند. مزاحمتها شروع شد تا عاقبت در سال ۱۳۵۱ مکتب حسینی را بستند و دکتر شریعتی را به زعم خود منزوی کردند. برای او زندان بود و شکنجه و انزوای اجباری، در این کار از آزار و شکنجه و زندان پدر سالخورده اش استاد محمدتقی شریعتی نیز خودداری نکردند. و پس از آن حمل خبر و سند در روزنامه ها و تبلیغات علیه او و پارتاش. اما از سونی دیگر جوانان و مسلمانان علوی راه خود را شناخته بودند. کتابهای دکتر شریعتی دست به دست می گشت و جوانان تشنه آزادی گرد افکار و آثار او جمع می شدند.

دکتر شریعتی در سال ۵۶ پس از خروج از زندان و مدتی انزوای اجباری در زادگاهش «مزینان» به تهران آمد و دور از چشم مأموران امنیتی به اروپا گریخت که رفتش زلزله در ارکان سازمان امنیت افکند.

در تابستان ۱۳۵۶ در لندن به مرگی مشکوک از دنیا رفت، دستگاه ظلم پهلوی اجازه نداد جنازه او را به تهران بیاورند. مجالس یادبود او در تهران و مشهد و سایر شهرستانها تبدیل به رویاروسی اجتماع جوانان آزادیخواه و مسلمان با پلیس پهلوی شد.

حسینیه ارشاد در تمام این شش سال گذشته بسته بود. روز پنجشنبه گذشته طی مراسمی با شرکت هزاران نفر از هواداران این مکتب حسینی و حضرت ایت الله طالقانی و سخنرانی استاد محمدتقی شریعتی و دکتر ناصر میناجی از یاران دکتر شریعتی و وزیر اطلاعات و تبلیغات بازگشائی شد.

در اسفند ماه ۱۳۵۴ که روانشاد دکتر علی شریعتی پس از طی دوره طولانی زندان به انزوای اجباری کشیده شده بود، روپوش اولین نامه اعتراض امیر علی اصغر حاج سیدجوادی را خطاب به شاه دید و این نامه در روحیه افشرد او اثر گذاشت، چنانکه نامه‌ای به بویسنده نامه پوست که در زیر ملاحظه می کنید:

نامه دکتر علی شریعتی به علی اصغر حاج سید جوادی اسفندماه ۱۳۵۴
۱- تردیدی که درباره مرگ یا زندگی این

کلی خویش برابر است. اما در انسان شناسی و جامعه شناسی چه ایدئولوژی بوده است که انسان را در ارزش با تمامی انسانها برابر میگرد یک فرد را در ارتقاء وجودی و تحمل بار سنگین مسئولیت یک «امت» میخواند؟! امروز من پاسخ این سوالها را دریافتم. دیدم!

۴- شهید در فرهنگ اسلامی - و بویژه در تشیع که تاریخش بر شهادت بنا شده است - هم از نظر لغت و هم معنا خصائصی دارد که به هیچ زبانی ترجمه پذیر نیست. معادل آن در فرهنگ غربی و حتی مسیحیت که تکیه گاهش شهادت است - Martyr - که از ریشه Mort بمعنای مرگ و فوت و وفات است و شهید درست برعکس به معنای «حی و حاضر» است. مارتیر یک صفت منفی است یک صفت توصیفی و انفعالی است. شهید، به تنها بمعنای زنده است، نه تنها به معنای حاضر است در برابر مرده و در برابر غائب از صحنه، که یک صفت فعلی و فاعلی و اثباتی است. گواهی دهنده است. حضرت امیر در بیان فلسفه آنکاه میگوید «والجهاد عرا الاسلام» و الشهادة استظهار اللجانهاد» جهاد دیگر است و شهادت دیگر، شهادت یک حکم مستقل است به حالتی فردی که بر یک معاهد ممکن است عارض شود. نقش خاص و فلسفه خاص و هدف خاص خویش دارد. مساله کشته شدن نیست، بوعی انتخاب و بوعی عمل است. و کذلک معنا که امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و بكون الرسول علیکم شهداء. شما را امتی در وسطرمان و زمین و متن صحنه و میانه درگیر بها، و رویدادها بحركات جهان و انسان قرار دادیم تا شما بر مرده شهید باشید و رسول بر شما شهید باشد. جان دادن یکی از اشکال شهادت است، چه کسی از علی تپاسته تر است تا فلسفه این حکم را بعسیر کند شهادت رسواری و افتخاری و روسگری و پرده بری و پیدا سازی است. عیان کردن و بیان کردن و بلاملا کردن و انکار ساختن تقاضای آن جبرهانی است که انکار کرده اند. به فراموشی سپرده اند و از آن سخن نمیگویند. قربانی توطئه سکوت کرده اند. کم کم میخواهد بگویند اساسا چنین چیزی و ایبحور چیزیها وجود ندارد تا جندی که گذشت نه تنها دیگر حرفش را برند که فکرش را هم نکنند. و اندیشه ها هر چیزی و چیزی متعول باشند درگیر باشند و سرگرد و سرگرد باشد الا ان فاجعه ها که گذشته و میگذرد الا ان حقیقت ها که

ملت داشتیم از میان رفت.
۲- در فرهنگ اسلامی ما - بویژه شیعه اصطلاح «حجت» بخصوص در اطلاقش بانسان معنی شگفت عمیق و کاملا بدیعی دارد. گمان نمیکنم در دیگر فرهنگ ها معادلی داشته باشد. یک انسان در یک عصر برای یک مکتب، مذهب، نهضت یا ملت به یک «حجت» بدل میشود. با توجه بمعنای ای که از ریشه لغوی این کلمه بر می آید که مفاهیمی است مطلقا ذهنی و مجرد و از مقوله مسائل علمی و اصطلاحات صرفا عقلی و منطقی، تبدیل وجودی انسان به آن، نه تنها از تصعید ذاتی و معراج جوهری انسان در مجالی بوسعت لایتنهای و فراختر و فراتر از «بودن» و حقیقتی شریفتز از آنچه «واقعیست» میتواند خبر میدهد که مساله «مسئولیت انسانی» و «وضع» و «نقش» شخصیت و امکانات، تعهدات و بطور مشخصی «علیت» فرد» را در جامعه، تاریخ و در سلسله علت و معلول حاکم بر طبیعت و بر انسان، بدیع تر، و عمیق تر و بسیار دقیقتر از تمامی فلسفه ها و ایدئولوژی هائی که از اصالت اسار و مسوولیت فکر، اراده، علم، ادبیات و هر سخن میگوید طرح کرده است و من با اینکه به عمق و عنا و تازگی این اصطلاح پی برده ام، و نا سگمی و حیرت بسیار به این کیمیاگری در جوهر وجودی آدمی می اندیشم که در آن «فرد» به «حجت» بدل میشود تنها امروز بود که فراستی معنای ابرا دریافتم و مصداق آنرا یافتم.

۳- قرآن - بحلاف آنچه روشنفکران اهل قیاس می پندارند - در متن جهان توحیدی و جهان سنی عینی، به اسان اصلاتی حدانی می بخشد و او را حامل روح خدا، همانند خدا و بالاخره حاسس خدا در طبیعت مادی مینماید. اما آنچه برام در عین شگفتی مهم بود تعسیر حیرت انگیز فرام است از جایگاهی که یک فرد مسواذ از بردن تکامل وجودی خویش کسب کند. و اس تکامل به یک تکامل مجرد و مفرد است. که تکامل وی در رابطه با زمانش و با جامعه اس و بعسر دهن بر تکامل نقش اجتماعی و رسالت انسانی فرد مقصود است و در این باره است که از امکان «تبدیل فرد» به «جامعه» سخن میگوید نگفتا! فرد از یک سو حاشین خدا میشود - در طبع - و از سوی دیگر جانشین جامعه - در تاریخ -!

کام ابراهیم امه قانتا
می احیا نفسا فکاما احیا الناس حمصا
چگونه میشود! در فلسفه می فهمد که فرد با

کتمان شده و از یاد میرود الا ان خواستها که انسان بودن انسان بدانها است و پنهانکاران و دسیسه بازان و قداره بندان و آتمخواران همانها را در نفس انسانها و در نفسانیات جامعه انسانی میکشد و این از کشتن انسان و قتل نفس و قتل عام فجیعتز است و شهادت که جهاد حق پرست است در عصر نتوانستن ها بعصریکه حق خلع سلاح است و خلق زبون و پریشان و خو کرده بظلمت و ظلم و قربانی خاموشی و فراموشی ولاجرم هر کس پوزه در خاک میچرد و سرداخور فرو برده میخورد و نه تنها «چگونه زیستن» ش که «چگونه بودن» ش را نیز هم چون پالان و افسار براو بار میکند و چون معتادی که زوال و اضمحلال وجودی خویش را میبیند و بدان عادت کرده و تن بمرگ داده است آزادی و خشم و خروش و رهائی و زندگی و سلامت و سعادت را بر زبان نیز نمی آورد و بر خیال نیز نمیگذارد اند.

در چنین امنیت سیاه و آرامش مرگ سکوت گورستانی که هر وجودی تابوتی شده است و هر روحی جنازه ای و تنها متولی قبرستان است که کرو فر میکند و عساکرش. جنازه کشان و مرده شوران و کفن دوزان و گورکشان و لحد تراشان و تلقین دهندگان و نماز میت خوانان و گدایان و قاریان و کفتاران، ناگهان یکی تابوتش را بشکند گورش را برشورد هستی اش را صوری کند و دران اصرافیل وار بدمد و فریادی در سکوت مرگ برکشد و روح را فراخواند و نام زندگی را بر زبان آورد..... شهید است.

اسمان شو! ابر شو! باران ببار
ناودان آیش نمی آید بکار
اب باران باغ صدرنگ آورد
ناودان همسایه در جنگ آورد

هان که اصرافیل عصری ای عزیز
رستخیزی کن تو پیش از رستخیز
او چه بمیرد و چه زنده ماند شهید است و من امروز معنای شگفت و شوکوند این توصیف را از یک صحابیش دانستم که گفت: «هر کس دوست دارد در چهره شهیدی که زنده در خاک گام بر میدارد بگرود در چهره ی وی سگرده»

له و نیز امروز دانستم که «افضل الجهاد...» چیست و چرا! امروز رمق بدست و پایم آمد نه تنها دلگرم که پشتگرم شده احساس میکنم که دیگر تنها و بیگس و غریب زندگی نمیکنم، گمنام و خاموش و پنهان نخواهیم مرد. زبان داریم و کیل مدافع داریم یا نام و ناموس و جان و مالمان با تفتن، خاطر جمعی و بوالهوسی بازی نخواهند کرد. دستت مریزاد «سوکند بر مرکب و بقلم و بانچه مینویسنده که سخن پیامبر ما راست است که «مرگب» انسان آگاه از خون شهید قیمتی تر است. راست گفت ابوبکر «تا وقتی که در میان این امت چون تو ای بی ادب حصور، ای مسلمان کسانی باشند که خلیفه را هنگامیکه کج میروند با شمشیر خویش راستش کنند. امت محمد بذلت و ضلالت نخواهد افتاد خواهد مرده.

«افزین امت من و افزین تو - وجودی بی ارزش و الوده» تو - که یک امت شدی. و اما من! خدا زمان زندگی و آنها که بجای عقده شعور دارند و عمله امانتور ظلمه میشوند از من دفاع خواهد کرد.

یکسال پیش نخستین شماره جنبش در

چه شرایطی منتشر شد

نوشته: اسلام کاظمیه

لش فریه افتاده بودند و هر کس نصیبی میرید اما اعتراضهای روشنفکران و بخصوص آن اجتماع شهبای شاعران و نویسندگان که به نسبت سکوت و رکود آنروز، بزرگ و شورانگیز بود، سگی در مرداب آرام جامعه ایران انداخت که مطبوعات و روشنفکران جهان بیر متوجه موح لئ شدند. پس از آن شهبای دانشجویان دانشگاهها به فکر دعوت از نویسندگان و شاعران و برنامه های سخنرانی افتادند. اولین گروه، دانشجویان دانشگاه صنعتی بودند که جدتی از شمرد نویسندگان عصر کانون را به سخنرانیهای هفتگی دعوت کردند. در سال دانشگاه

میشدند، دستگاههای مختلف تبلیغاتی حکومت شاه به ایران دعوتشان میکرد. راهبهای وزارت اطلاعات آنان را به عنوان کمک و راهنمایی عملا کنترل میکردند و در مسیرهای از پیش تعیین شده می گذشتند. در هنلهای گرانقیمت پذیرایشان میکردند و به اصفهان و تیراز میفرستادند و روزها در کنار حبه ایبه های اقتصاد دلالی ایران، به گردن میزدند و چند مصاحبه ای برایشان ترتیب میدادند و فاللیجه ای و پولی و حاویباری. و به این ترتیب افکار عمومی جهان «ارپیشرفتهای چشمگیر ایران نجب رهبری حردمدانه شاه» راضی بود و از آنچه در نظر جامعه ایران میگذشت، بی خبر دلالها و کمپانیها و واسطه ها بیر چون لاشخور به جان این

در پیست و هفتم مهرماه آخرین شب سخنرانی و شعرخوانی کانون نویسندگان ایران که تمام شد، تأثیر خود را در دانشگاهها به میران وسیع و عمیق و در میان جامعه و جوانان و محیط سیاسی آن روز گذاشته بود. این واقعه محافل روشنفکری و مطبوعات عرب را که طی سالها سخت تحت تأثیر برنامه های شاه بودند موجب ناراضی در ایران کرد. مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی عرب عالا یا به طور مسمر از جوان یعمای نفت ایران و از سبب دستگاه تبلیغات جمعی شاه ارتزاق میکردند یک یک نویسندگان و خبرنگاران و نویسندگان گزارشهای مطبوعاتی یا رادیو تلویزیونی که کجنگاوانه و یا به هوس، غلامد به پوشش چیزی در پاره ایران

کارنامه دو ساله

امر به معروف

نوشته: دکتر ناصر کاتوزیان

مزایای آن نیز بر پاکی و پارسایی و قناعت و تواضع سنتی خود بیفزاید و دانش اسلامی را آبیاری کند. زیرا، تنها در این صورت است که می توان به پویایی و حرکت طبیعی قواعد اسلامی و اجتهادهای سازنده و مردمی و استواری حکومت اسلامی در آینده مطمئن شد.

ما انتظار داریم انقلابی که از مسجد آغاز شده است بوسیله همه مردم پاسداری شود و ندای «الله اکبر» عامل همبستگی ملی باقی بماند و اسلام راستین پیشرو همه نهضت های عدالتخواهی در جهان باشد. تحقق این آرمان بزرگ نیاز به انقلاب دانشی و آگاهی و جهان بینی و ایثار دارد و یا خودخواهی و تنگ نظری و جمود فکری متعارض است. بگذارید امتی که پیامبر بدان میاهات می کرد ما باشیم، نفرین تاریخ را به بهای سستی بخردیم و شایسته احترامی شویم که جهانیان برای ما قائلند.

پس از این مقدمه، باید دید این نهاد اسلامی چه نقشی در جامعه می تواند داشته باشد و چرا مسلمانان باید از دیگران بخواهند که قوانین و عادات پسندیده را رعایت کنند و از پلیدی ها و زشتی ها بپرهیزند؟ آیا چنین تکلیفی لازمه لطف و هدایت است یا وسیله ارباب و تفتیشی؟ و سرانجام آیا در جهان کنونی از این وسیله روانی و اجتماعی استفاده می شود یا نه و چگونه؟

قرآن مجید، امر به معروف و نهی از منکر را سبب رستگاری امت اعلام می کند (سوره آل عمران، آیه ۱۰۰) و کسانی را چنین اقدام می کنند بهترین است می داند (همان سوره، آیه ۱۰۶) که خدا را یاری می دهند و خدا نیز آنان را یاری می دهد (سوره حج، آیه ۴۱ و ۴۲). پیامبر نیز می فرماید، پروردگار بزرگ مومن ناتوانی را که دینی ندارد دوست نمی دارد و هنگامی که از او می پرسند این چگونه مومنی است، پاسخ می دهد، کسی که نهی از منکر نمی کند (نقل از جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۵۳) و در خبر دیگر اعلام می کند، کسانی که امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند، برکت از میانشان می رود و بعضی بر بعضی دیگر مسلط می شوند (همان کتاب). از مضمون نیز اخبار، زیاده در این زمینه رسیده است. با وجود این، بسیاری از فقیهان چندان به لزوم امر به معروف و نهی از منکر برای بقای اجتماعی و نیکبختی انسان ها باور داشته اند که گفته اند به حکم عقل و قطع نظر و جدای از هرگونه حکم شرعی، باید آن را واجب شمرد.

در این مقاله، جای بحث درباره فروع و شرایط امر به معروف و نهی از منکر نیست، ولی در رابطه این نهاد اجتماعی با انقلاب ایران باید گفت، نه تنها انقلاب سیاسی انجام شده نتیجه اجرای همین حکم اسلامی است، کامل شدن آن نیز نیاز به انقلاب فرهنگی و ادامه اجرای همان حکم دارد. بارها گفته شده است که سرنگونی نظام استبدادی انقلاب به هدف خود نرسیده است و باید فرهنگ استعماری و روحیه زورگویی و تجمل ق ۱۹۶ اثر و زرادنوزی و بهره کشی نامشروع از جامعه زوده شود و جای خود را به فرهنگ توحیدی برادری و برابری و آزامتنی و ایثار و تواضع دهد. این انقلاب به مراتب دشوارتر از دگرگونی شکل حکومت است و به زمان و فداکاری مداوم احتیاج دارد. مایه های آبر، یعنی مبارزه با خودپرستی و مفاسد اخلاقی، را پیش رو داریم. پس، باید ابزار و سلاح های این مبارزه طولانی را بشناسیم، و بهمین دلیل است که من ریشخند یکی- از اساسی ترین نهادهای این

عشق به حق را با وجود خود ارائه کرده اند، ولو کاش بخشی از استعداد و شوق و دانش خود را نیز در راه بیان علمی این سلوک روحی و معارف اسلامی بکار می بردند و برخورد علوم جدید با آرمان های مذهبی نیز در نوشته های آنان احساس می شد.

اسلام تقلید را در اصول عقاید جایز نمی شمرد و همه مسلمانان را مکلف به تفکر و اجتهاد می داند، لیکن در فروع و احکام، مسلمان می تواند از مجتهد تقلید کند. پس، طبیعی است که راهنمایی خلق در تلاش فکری و عقیدتی، که زیر بنای ایمان و بنیان احکام و برهه واجب است، ضرورت بیشتری پیدا می کند و نیاز مردم به آغازشناسی و انجام شناسی و فلسفه نبوت بیشتر از احکامی است که می توانند از مجتهدان تقلید کنند.

حکومت های فاسد نیز از این سکوت خوشنود می نمودند و برای گمراه ساختن توده های معتقد و ساده دل روحانی نما می ساختند تا سیاست حکومت را تبلیغ کنند و آنچه نمی پسندند وارونه جلوه دهند. از زبان اینان هیچگاه از لزوم جهاد سختی شنیده نمی شد و بر قلمشان حکمی درباره وجوب نهی از منکر و امر به معروف جاری نمی گردید، تنها شاخوئی و سپاسگویی و گاه تذب و روضه... و دیگر هیچ.

این صاحب خانه بود که آن را در برابر تند باد حوادث برپا داشت و این جاذبه کلام الهی بود که چراغ ایمان را در دل ها روشن نگاه داشت. و گرنه در چنین محیطی باید اعتقادها به سستی گراید. شهیدانی چند نیز با خون و مغز و قلم خود برای این چراغ روغنی ناب تهیه کردند تا طوفان ها آن را به خاموشی نکشد. ناامیدی از خشکی علم و احساس بیهوده بودن و از دست دادن هویت ملی و ظلم بیحد نیز گرایش به معنویت را دامن زد تا رستخیز ملی فرا رسید و ظنین آن همه چیز را دگرگون ساخت و شعله چراغ را نیز فزوز کرد.

اکنون با مردمی روبرو هستیم که بیشترشان از معارف دین آگاهی ندارند. گروهی به ساقفه ایمان یا شوق پیروزی یا اعتماد به رهبر انقلاب بی چون و چرا هر اصلاح و نهادی را به برکت اسلام می پذیرند و باید صادقانه اعتراف کنیم که همین خلوص و ایمان نیز موتور انقلاب گشت. ولی جمعی نیز هستند که از راه اشراق و جذبه دل هدایت نمی پذیرند و نیاز به آگاه شدن و استدلال دارند. اینان از حیث تعداد در اقلیت هستند، ولی انقلاب به کارایی و همکاری شان احتیاج دارد و نباید از جذب آنان غافل بماند. از اینان نباید انتظار داشت که مفاهیم اسلامی را دریابند یا از فرمان ها ناگاهانه اطاعت کنند. رسالت خطیر و تاریخی روحانیت مترقی و مبارز کنونی در آگاه ساختن و قانع کردن مردم است و من به عنوان یک مسلمان و بنام «امر به معروف» از پیشوایان انقلابی و مذهبی درخواست می کنم که به اهمیت این رسالت و نیاز مبرمی که جامعه کنونی و فردا بدان دارد توجه کنند. زیرا بنیان حکومت اسلامی باید بر دل های مطمئن و مغزهای آگاه استوار شود، باید فرهنگی پاک و معنوی فضای اجتماع را پر کند و علم را نیز در خدمت خود داشته باشد.

ما انتظار داریم که انقلاب به حوزه های علمی نیز راه یابد و از این پس دانش آمرختگان این مراکز علمی، علاوه بر شناخت درست اسلام، دنیا را نیز بشناسند. به زبان های زنده دنیا آشنا شوند، فلسفه غرب و شرق را بخوانند، تاریخ جهان و اسلام را بدانند، از جامعه شناسی و روان شناسی به عنوان دو علم معاون استفاده کنند و این

رهبران انقلاب نیز وجود دارد یا به حکم عادت و تبلیغ های گمراه کننده، اصلی را که پرورده جامعه فاسد گذشته است در حکومت مردمی و انقلابی نیز اجراء می کند؟ آیا مبارزه های شکوهمند و جانفشانی های مردم و راهنمایی های مفید پیشروان آنان و رهبری هوشمندانه و قاطع انقلاب و از همه مهم تر شعار «اسلامی» حکومت ایجاب نمی کند که در اصل پیشین تجدید نظر کنیم؟ پیشنهاد نمی کنم که به عنوان حقشناسی یا به دلیل اعتماد ناشی از تجربه های دوران انقلاب آنچه را تردید داریم به حسن ظن بپذیریم، اما آیا روحیه علمی و هوشیاری انقلابی ایجاب نمی کند که درباره آنچه نمی دانیم تحقیق کنیم و دانسته ها را در ذهن بسنجیم و آنگاه درباره خوب و بد آن به داوری بنشینیم؟ آیا پاسداری از انقلاب به تعاون و تفاهد نیاز دارد یا به انکار و بی اعتمادی؟ آیا به رسالت روشنفکر در این بحران سیاسی و اقتصادی و اخلاقی هیچ اندیشیده اید؟ پاسخ شما هر چه باشد.

به عنوان آسانی مسؤول و بنام «نهی از منکر» قضاوت های سطحی و عامیانه از این گونه راه، به ویژه در شرایط حساس کنونی، محکوم می کنم. از سوی دیگر، باید این حقیقت را بپذیریم که معارف اسلامی در جامعه ما ناشناخته مانده است فشارهای حکومت استبدادی و هجوم مفاهیم تمدن غرب و ناآگاهی گروهی از روحانیون از مقتضیات زمان و جریان های فکری جهان، فرهنگ اسلامی را در سده اخیر دچار رکود و خمول کرده است. در جهانی که هر روز صدها کتاب علمی در زمینه های گوناگون، و از جمله جامعه شناسی علمی و سوسیالیسم و دموکراسی و سیاست، نوشته می شود، در قرنیه که اختراعات و اکتشاف های بشر از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون بیش از همه پیشرفت های علمی در طول تاریخ کهن او بوده است، در جهانی که جاذبه های علمی همه گرایش های فکری و اخلاقی را زیر نفوذ خود قرار داده است، جامعه روحانی و علمی ما چند کتاب و رساله یا مقاله درباره معارف اسلامی و از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» به جوانان و کنجکاوان عرضه کرده است؟ تعداد این کتاب ها را با رساله های عملی فقهی و اصولی مقایسه کنید تا معلوم شود درد از کجا است.

ما بدین گمان که ایجاد اعتقاد و ایمان نیازی به تبلیغ و تلاش فکری ندارد، همه بیروی خود را در راه چگونگی اجرای قواعد و ریزه کاری های فنی استنباط بکار بردیم و جوانان و بوخاستگان را در وادی پریاهوی دنیای مبارزه های عقیدتی تنها گذاشتیم، فلسفه و کلام را در زمره دروس رسمی حوزه های علمی قرار ندادیم و گاه کسانی را که برای رفع عطش روحی خود به استادان فلسفه و خواندن اسفار و منظومه روی می آوردند بکوشش کردیم و از بیم آنکه مبدا اندیشیدن ازاد به ایمان ها صدمه رسانند، این گونه کنجکاری های فکری را تشویق نکردیم و حکم قرآن را که سراسر دستور به تفکر و تعقل است از یاد بردیم. ما امثال شریعت سنگلجی ها و دکتر علی شریعتی را تنها گذاردیم و مبارزه با خرافه و ارائه علمی قرآن و سنت را پیگیری نکردیم و حتی به پنهان های جزئی و اختلاف های نظری از آنان رو گردانیم... و اکنون نتیجه این شده است که روبروی دانشگاه تهران، در برابر انبوهی از کتاب های رنگارنگ، مسلمانان، جز چند کتابی که از همین رانده شدگان روشنفکر باقی مانده است، پناهگاهی ندارند و ناچارند به دل های پاک و پارسایی و شجاعت و ایثار خود تکیه کنند.

اسلام دینی است که برای رهایی انسان از چنگال فقر و ظلم و بیعدالتی در توزیع ثروت و همچنین تعالی روحی و معنوی او تلاش می کند. به بیان دیگر، اسلام به چهره مادی و معنوی زندگی هر دو نظر دارد، بهمین جهت است که می گویند، آمیزه ای از این هر دو است و با «رهبانیت» مسیح و مادیکرایی یهود (یعنی توجه بیشتر به امور مادی و دنیائی) تفاوت دارد. پس، جای این پرسش وجود دارد که در برابر شاهکارهای حقوقی که از کتاب مکاسب و حواشی آن در زمینه معاملات ایجاد شده است، مسلمانان در زمینه عرفان و فلسفه احکام و معارف اسلامی در این دوران چه کرده اند؟ نویسندگان این کتاب ها نمونه های بلرزی از پارسایی و جهاد درونی و

این روزها بازار شایعه سازی و گفتن مضمون های تلخ و شیرین و دادن شعارهای انقلابی و علمی و روشنفکری رواج کامل دارد و خشک و تر را باهم می سوزاند. بیشتر این مضمون های مستقیم یا با واسطه، به ساواک مربوط می شود: پاره ای از خان ها پس از سالیان دراز تازه به یادشان آمده که شوهرشان با ساواک همکاری داشته است و باید به دست خودشان اعدام شود، مالکان مستأجران مزاحم را به عنوان «ساواکی» از خانه خود می رانند، صورت های گوناگون از مأموران «ساواکی» در کارخانه ها و ادارات منتشر می شود، دانش آموزان و دانشجویان، معلمان ساواکی را به کلاس راه نمی دهند... و خلاصه کم، امروز نیز، مانند گذشته، همه راه ها به این مرکز شیطنی ختم می شود.

ایجاد این عادت نیز، مانند هر پدیده اجتماعی دیگر، از نظر روانی و جامعه شناسی بدون دلیل نیست. توده مردم به تجربه دریافته اند که کانون ظلم کجا بوده و نیروهای اجتماعی دیگر چگونه به عنوان سرپوشی برای بروز این سلطه نامشروع و پنهانی بکار می رفته است. با وجود این، گاه چنان در این راه افراط می شود که دیگر نمی توان آن را واکنش طبیعی یا نیمه غریزی نامید، چرا که از همین حالت دفاعی و مشروع نیز سوء استفاده می شود و نهادهای مفید و انقلابی نیز در معرض تندبادهای نفرت عمومی قرار می گیرند.

از جمله مضمون های ناروایی که گاه شنیده می شود این است که، وزارت امر به معروف و نهی از منکر در واقع «ساواک اسلامی» است که تشکیل آن وعده داده شده است؛ یعنی، همه نفرین ها و لعن هایی که پیش از این به ساواک گفته می شد، از این پس باید متوجه این کانون باشد و مبارزه با آن از هم اکنون آغاز شود.

ترس پنهانی را که در مفاد این مضمون نهفته است نباید تفتیش کرد، زیرا مردم مار گریه حق دارند که از هر ریسمان سیاه و سپیدی بترسند. مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» برای بسیاری از مردم و به ویژه جوانان ما ناشناخته است. کلمه «امر» و «نهی» نیز در زبان و فهم عرف، اجبار و تفتیش و عقیده را تعقیب راه راه دارد و سابقه تاریخی امر و نهی ها در دوران گذشته به این تباد عرفی کمک می کند. پس، جوانی که سال ها زیر عنوان «خرابکار» و به منظور نهی او از «منکر حکومت» یعنی اعتراض و ایستادگی در برابر ظلم و استبداد، و امر او به «معروف حکومت» یعنی اطاعت انقیاد و زبونی، در زندان ساواک بسر برده و انواع شکنجه ها را تحمل کرده است، باید از این دو کلمه بهراسد و در بهار آزادی وعده ای را که ظنین خوش ندارد به ریشخند بگیرد.

ولی، آنچه از روشنفکر باید انتظار داشت این است که در شیوه تفکر و رفتار خود در برابر دولتی که خود بر سر کار آورده و رهبری که خود برگزیده است اندیشه کند و همچون گذشته همه چیز را به دیده انکار و نفرت ننگرد؛ مقصود این نیست که همه باید از آنچه نمی فهمند اطاعت کنند. اسلام چنین اطاعتی را مردود می داند و بهمین جهت نیز بشارت به مردمی دهد که گفته های گوناگونی را بشنوند و بهترین را انتخاب کنند. این گزینش ازاد است که ایمان را بوجود می آورد. و از نظر اخلاقی شخص را پای بند می سازد و پلیس درونی می سازد. اسلام، پایه حکومت و همه قواعد را در مرحله نخست بر پایه همین انگیزه درونی و اخلاقی می نهد، به گزینش ازاد اهمیت می دهد و آن را جانشین سیاست زور می کند. بنابراین، روشنفکر حق دارد که از تجربه های تاریخی و تحلیل عقلی خود پیروی کند و کسی نمی تواند این روحیه را نکوش کند یا طاعت و تقلید را بر تفکر و تعقل رجحان دهد. او، در روزگار پیش از انقلاب به تجربه دریافته بود که حکومت در اندیشه خلق پارضای خالق نیست و هر چه می کند به سود طبقه حاکم یا ثروتمندان و مستکبران وابسته به آن است، از استقرار در حوادث اجتماعی این اصل را در ذهن خود پرورده بود که همه قواعد دولتی زبان بار است تا خلاف آن ثابت شود. لیکن، آنچه باید در وجدان هر انسان صادقی مورد پرسش قرار گیرد این است که آیا چنین تجربه ای در مورد

ونهی از منکر

یا عامل انقلاب فرهنگی و سیاسی

مبارزه، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را تقبیح کردم و اکنون نیز آن را عملی «ضد انقلابی» می‌نامم.

انقلاب فرهنگی در اسلام هیچگاه پایان نمی‌پذیرد. انسان باید بطور دائم در حال تفکر و تحول و پیشرفت باشد و برنامه آن را در چهار مرحله می‌توان بررسی کرد:

۱- خود سازی:

با اینکه «امر به معروف و نهی از منکر» را در نخستین دید در شمار مبارزه‌های اجتماعی می‌آورند و پاره‌ای از نویسندگان آن را از فروغ «جهاد» شمرده‌اند (علامه حلی، تذکره، ج ۱، کتاب جهاد)، باید دانست که این اقدام اجتماعی جز از راه مبارزه با نفس امکان نمی‌پذیرد. زیرا کسی می‌تواند امر به معروف کند که آن را بشناسد و به کار و پندار نیک معتقد باشد و بتواند معنی خودسازی برای سعادت دیگران را بفهمد. همچنین، انسانی می‌تواند نهی از منکر کند که معنی زشتی و پلیدی را بداند و خویشتن را از آلودگی‌های ناپاک دور نگاهدارد و تقوی پیشه کند. (لم تقلون مالا تفلون، سوره صفه، آیه ۷).

مرحله خودسازی را نیز، به عنوان لازمه و مقدمه حکم امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرده اسلام نیز به این حقیقت توجه داشته است، زیرا حکم به عبادت، یعنی اتصال روحی به مبدع و اخلاص، زامان زمان با امر به معروف واجب شمرده است: یعنی دران نظام اخلاقی و اجتماعی نیز این دو حکم همراه با یکدیگر و لازم و ملزوم است.

در اسلام، انسان اصالت دارد و برای مبارزه با نفس و تسخیر طبیعت می‌تواند تصمیم بگیرد. انسان حامل امانت الهی است، امانتی که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها لیاقت نگاهداری آن را نداشتند (سوره احزاب، آیه ۷۲). این امانت بشر را از مرحله خاک‌گی به مقام انسانی می‌رساند تا جایی که به عنوان خلیفه خدا حکمران زمین می‌شود. تاریخ را می‌سازد و زمین و دریا را مسخر خویش می‌سازد و ولی، چون می‌تواند تصمیم بگیرد، ممکن است ستمکار و جاهل نیز بشود. پس، برنامه خودسازی انسان، یعنی انتخاب ارادی راه حق، تکیه بر شخصیت و اصالت انسان به معنی انکار اثر محیط و بی‌اعتنایی به اجتماع نیست.

خودسازی مقدمه مبارزه‌های اجتماعی و زندگی سالم با دیگران است و به همین جهت پیامبر بهترین مردم را تابع‌ترین آنان می‌داند. اسلام اثر متقابل انسان بر اجتماع و اجتماع بر انسان را می‌پذیرد و بر همین مبنا نیز خواهیم دید، که از لزوم پاک‌سازی محیط و مبارزه با فساد در اجتماع نیز غافل نمی‌ماند. ولی هرگز به انسان توصیه نمی‌کند که ذهن را از همه آرمان‌ها و اعتقادات خالی سازد و همچون موجودی توخالی و مطیع به انتظار الهام‌های اجتماعی بنشیند و خود را در اختیار دآوری‌های جمع نهد.

جامعه‌شناسانی هم که چنین تبلیغ می‌کنند، سرانجام ناچارند که ضمیر و شعور فردی را در برابر شعور جمعی بپذیرند و «انسان اجتماعی» را نیز مؤثر در جامعه شناسند و جبر و تقویض را بهم درآمیزند. پس، در برابر این پرسش قرار می‌گیرند که برای هدایت وجدان فردی و تزکیه شعور او، که دست کم یکی از عوامل تحولات اجتماعی است، چه برنامه‌ای دارند.

اسلام، به مرحله تزکیه نفس و آگاهی‌دانی به خود نیز اهمیت خاص می‌دهد. مسلمان در این مرحله تنها نیست، به خود واگذار نشده است و خدا را با خویشتن دارد. معروف و منکر را خود به

در جمهوری اسلامی هم اعتبار دارد؟ همچنین در این رساله، داشتن رابطه بازرگانی با اسرائیل را در شمار منکرات آورده‌اند (مساله ۲۸۳۳)، لیکن آیا در سن سال پیش چنین منکری وجود داشته است؟

بدین ترتیب، در عین حال که چهارچوب قواعد اسلامی انسان را از سرگردانی می‌رهاند، مانع از تحول و تغییر نیست و به همین جهت است که گفته شد انقلاب فرهنگی نیز پایان نمی‌پذیرد و همیشه ادامه دارد.

۲- غیرسازی و تربیت اجتماعی

چنانکه اشاره شد، هدف نهایی از خودسازی انقلابی در اسلام پروریدن اعضای سالم برای اجتماع است. زندگی انسان نوچهره گوناگون دارد، در عین حال که موجودی است اصیل و مستقل و بااراده، ناچار است که با دیگران زندگی کند و سرنوشت خود را با آنان درآمیزد. اسلام به هر دو چهره نظر دارد. به ترتیب جسمی و روحی فرد می‌پردازد و به اوشخصیتی خداگونه می‌بخشد، ولی او را مسؤول و وابسته به همه امت می‌داند. همبستگی اجتماعی در اسلام تا جایی است که اگر کسی انسانی را بکشد در حکم این است که همه را به قتل رسانده و احیای انسانی به منزله زندگی بخشیدن به همه مردم است (سوره مائده، آیه ۲۲). سرنوشت‌ها بهم مربوط است و «جو عضوی به در آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار».

در چنین جمع همبسته‌ای، خودخواهی و بی‌تفاوتی محکوم است. همه در رهبری شریک و مسؤول یکدیگرند (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت)، اگر کسی گرسنه بخوابد همه امت مسؤولند و اگر سستی شود همه باید در برابر آن بایستند. همه پاسدار ارمان مشترک جامعه، یعنی اسلام هستند و نظم اخلاقی و تربیت عمومی را یکسره به دولت و امنی گذارند و خود به تماشا بنشینند. سعی می‌کنند کمبودهای مالی یکدیگر را از راه «انفاق» و تقایص اخلاقی را از راه «امر به معروف و نهی از منکر» برطرف سازند، به مساوات رسند و همه یک «امت» شوند.

پاره‌ای از جامعه شناسان بر ادیان خرد می‌گیرند که چرا دردهای اجتماعی را می‌خواهند به نیروی اخلاق درمان کنند. گروهی از جوانان نیز می‌پرسند که طلب خیر و نهی از فساد چه ضمانت اجرایی دارد و چگونه می‌توان از راه حل‌های حقوقی و اقتصادی، که بیرونی دولت را نیز به همراه دارد، چشم پوشید و دل به تشویق‌ها و توبیخ‌های اخلاقی بست؟

پاسخ کامل ایراد را می‌توان در این مختصر داد و شاید در کتابی سیر بکشد. ولی باید دانست که تکیه بر راه حل‌های اخلاقی با تمهیدهای حقوقی و اقتصادی دولت منافات ندارد و آنها را تکمیل و اجرای قواعد را آسان می‌سازد. قاعده‌ای به درستی اجرا می‌شود که توده مردم آن را باری گران احساس نکنند و در راه اجرای آن بکوشند. اخلاق چنین «انگیزه»‌ای را در ضمیر مردم بوجود می‌آورد. اگر قاعده‌ای بتواند وجدان‌ها را سوسخ کند، دیگر نیازی به پلیس و زندان ندارد. جایگزین کردن اخلاق بجای حقوق کمال مطلوب برای جامعه است و حتی سوسیالیسم نیز از شوق رسیدن به جامعه‌ای که در آن عادات و رسوم اجتماعی و اخلاقی جای حقوق و دولت را بگیرد، دولت پروتاریا را می‌پذیرد.

دوپاره‌ای از روابط اجتماعی ناتوانی حقوق آشکار تر بچشم می‌خورد. چنانکه در خانواده هیچ نیروی جز اخلاق نمی‌تواند همگامی و همدلی زن و شوهر و احترام پدر و مادر را در نظر فرزند تأمین کند و در روابط آموزشی و فرهنگی قاعده حقوقی نیروی پلیس توانایی حکومت را ندارد. در این امور، از تفاهم و اعتقاد و جنبه معنوی و عشق و ایمنی و عدالت‌خواهی نمی‌توان گذشت و به قانون و دادگاه و زندان دل خوش کرد.

با اضافه، لزوم تربیت نفسین کننده قواعد اخلاقی و عادات اجتماعی نیز نباید غافل ماند. اقبال مردم و چشم‌های حق شناس بیش از هر جایزه و مقامی توانایی تشویق نیکوکاران را دارد و گاه نگاهی ضمانت‌بخش از هر جرمه و زندانی مؤثر است. ساعتی به محاسبه نشیند تا دریابد که

آنچه اخلاق و عادات و رسوم اجتماعی بر شما تحمیل کرده است - چند برابر قواعدی است که قانون و دولت از شما انتظار رعایت آنها را دارد: شیوه خوردن و خوابیدن و نشستن و لباس پوشیدن و برخورد‌ها و سلام‌ها و میهمانی‌ها و تعارف‌ها و بحث‌ها و اعتقادات مسلکی و مذهبی و هدف‌های شخصی و اجتماعی و بطور خلاصه فرهنگ و شخصیت شما ساخته همین قواعد است. آیا هیچ اندیشیده‌اید که چرا همه مردم هنگام عقد نکاح مردی روحانی را به مجلس خود دعوت می‌کنند تا خطبه‌های مذهبی بخواند و با تشریفات خاص و به وکالت از سوی زن و شوهر اجراء کننده صیغه این پیمان عبادی باشد؟ آیا می‌دانید که این اقدام را هیچ قانونی در شرع و عرف اجباری نکرده و تنها نیروی اخلاق و رسوم اجتماعی است که آن را، بدون اینکه احساس شود، ضروری جلوه داده است؟ آیا می‌دانید که مدارس جاهای خالی قوانین را به یاری احساسی که از عدالت زمانه خود (یعنی آمیزه‌ای از اخلاق و عادات) دارد برمی‌کند و آنچه شما بنا به حکم از دادگاه می‌گیرید، در واقع انعکاسی از قوانین در وجدان دادرسی است و وضع اقتصادی و سیاسی و اعتقادات در آن سهم مؤثر دارد و این تنها قانون و اوامر دولت نیست که درباره شما اجراء می‌شود؟ و سرانجام آیا توجه دارید که شباهت و یکسانی اخلاق و عادات و رسوم اجتماعی یکی از مهم‌ترین عوامل همبستگی اجتماعی است و پیش از هر ارتش و دولتی در ایجاد ملت و امت اثر دارد؟ برای شان دادن بیرونی شگرف اخلاقی و فشار افکار عمومی مثالی بارزتر از انقلاب ایرانی وجود ندارد. کلاه بیرو ز و مرد و پیر و جوان و کودک را به خیابان‌ها کشید، و بی‌آنکه خود حس کنند یا از دنیای خارج تحمیل شده باشد، ضمانت اجرای شعور جمعی و بدای اخلاقی شد؛ کلاه بیرو مرده را چنان مشتاقانه به پای صندوق‌های رای کشید و کاری را که دولت‌ها بازر و زور نمی‌توانستند انجام دهند تحقق بخشید؛ و سرانجام کلاه بیرو دختر و پسر جوان را در روز سیزده به بهشت زهرا کشید تا بر مزار برادران و خواهران شهید خود لاله بکارد و بجای صحرا و گل و شادی و خنده، گورستان و وحه و غم را برگزیند و باشکوه ترین سیزده بدر تاریخ ایرانی را برپا دارد؟

اسلام می‌خواهد از این بیرو برای پاسداری رهنمودهای خویش و تشویق مرده به کاریک و نهی آنان از فساد و تباهی استفاده کند، کاری که تمدن کنونی جهان سیر ارزش‌ان را بخوبی می‌شناسد و بران ارجح می‌نهد. آیا انتقادهایی که بویسدگان در روزنامه‌ها و کتب و سخنرانی‌ها در رادیو و تلویزیون و دانشگاه‌ها و کلیساها و مسجدهای می‌کنند چیزی حر «امر به معروف و نهی از منکر» است؟

آیا بازرسی مجالس قانونگذاری از اعمال دولت و سئوال‌ها و استیضاح‌های نمایندگان ابزار سیاسی «امر به معروف و نهی از منکر» نیست؟ آیا ایمن‌های مبارزه با فساد و بینادهای گوناگون برای تشویق دانشمندان و مخترعان و ورزشکاران هدفی جز «نهی از منکر و امر به معروف» دارد؟ جایزه نوبل برای چیست و وسه‌ها کتابی که در زمینه تعلیم و تربیت نوشته می‌شود به چه منظور است؟ آیا اینان همه بایستی در جستجوی ضمانت اجرای دولتی و حقوقی می‌نشینند؟

از اینها گذشته، حقوق نیز سبب به نتایج «امر به معروف و نهی از منکر» بی‌اعتنا نیست. فرض کنیم شما در راه خود مردی را می‌بینید که در صدد کشتن یا آزار از کودکی است به بدای وجدان پاسخ می‌گویند و برای جلوگیری از این «منکر» به دفاع از کودک می‌پردازید و بجا می‌شوید که مرد متجاوز را مضروب و مجروح کنید و حتی بکشید. حقوق شما را از تعقیب و مجازات معاف می‌داند و بدین وسیله «نهی از منکر» راه اگر ضروری و متناسب و با خطر باشد، به عنوان دفاع از نفس یا مال یا ناموس، مصفا می‌کند (ماده ۲۲ قانون مجازات عمومی و بصره آن).

اجباری را که اسلام در چهارده قرن پیش از این برای «نهی از منکر» مقرر داشته است، نظریه‌های حقوقی و جزایی در نیمه دوم قرن بیستم به آن

بقیه در صفحه ۶

امر به معروف و نهی از منکر

۳- انتقاد از دولت و مقاومت در برابر زور:

وظیفه مسلمان با «خودسازی» و «غیرسازی» پایان نمی پذیرد. از امتی چنین آگاه و فداکار برای مقاومت در برابر هر ستمی باید استفاده کرد. در نظام توحیدی، حکومت با خداست و هیچکس نمی تواند به عنوان رهبری خوب یا داشتن اکثریت در مجلس، حتی بر دیگران پیدا کند و آن را چنانکه می خواهد اجرا کند (سوره انبیاء آیه ۱۹) حق خالق در اراده جمع تجلی می یابد. هر که به مسند و منصبی می رسد، در هر مقام که باشد، امین خدا و خلق است. پس، در اجرای این وظیفه باید بسان امینی دلسوز و مسؤول عمل کند و مردم حق دارند، به عنوان صاحبان اصلی قدرت، بر کار او نظارت کنند، بر معروفش بخوانند و از منکر بازدارند و امتی را که به او سپرده اند باز ستانند.

انتقاد، اگر حق هر فرد از اوست، بر مسلمان واجب است؛ چنانکه پیامبر می فرماید، برترین جهادها گفتن سخن حق و ترویج عدل نزد حاکم ستمکار است (ان افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جعفر) و در خیر دیگری از امام محمدباقر آمده است که «پادشاه دوجهان برای کسی است که به سوی سلطان ستمکار رود و او را به پرهیز از خدا امر کند و نصیحت کند و بترساند» (وسائل، باب ۳، حدیث ۱۱). در توضیح المسائل آیه الله خمینی نیز آمده است: «اگر سکوت علماء اعلام موجب تقویت ظالم شود یا موجب تأیید او گردد یا موجب جرت او شود بر سایر محرمات، واجب است اظهار حق و انکار باطل، اگر چه تاثیر فعلی نداشته باشد» (مساله ۲۷۸۵)، بدین ترتیب مایه های انقلابی «امر به معروف و نهی از منکر» و بنیان شعارهای انقلابی مردم از جمله «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن» روشن می شود. مقاومت در برابر دولت های غاصب و قوانین نادرست به صورت های گوناگون ممکن است انجام شود:

الف: انکار قلبی - هر کس حق دارد در وجدان خود اعمال دولت را ارزیابی کند و تشخیص دهد که باید از آن اطاعت کرد یا در برابر خواست ها و قوانین آن بپا خاست. یا اینکه اطاعت از قانون وظیفه اجتماعی است. ولی همه حق دارند درباره ارزش واقعی آن بیندیشد، پاره ای از قواعد را با میل و رغبت گردن نهد و بخشی را تنها به اجبار رعایت کند. اطلاق حکم نمی کند که شخص امری را که خلاف اخلاق می داند بپذیرد یا با دولتی که ستمکاری می بیند همکاری کند. طبیعت آدمی را نمی توان با زور دگرگون ساخت و حق داوری کردن درباره خوبی و بدی و داد و ستم را از او گرفت. بگفته گاندی: «زمانی فرا میرسد که عدم همکاری به اندازه همکاری وظیفه هر کس می شود» و «کسی که از این حق خود صرف نظر کند انسان شمرده نمی شود» (همه مردم برابری، ترجمه محمود تفضلی، ص ۱۳۷).

انکار قلبی، که فقیهان امامیه به آن اشاره کرده اند (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱، ص ۱۶۰) در نوشته های کتبی زیر عنوان «مقاومت منفی» طرح شده و جمعی از حکیمان، مانند ژرژ دلد و کیو (استاد فلسفه حقوق دانشگاه رم)، و جامعه شناسان حقوقی، مانند لوی پرول استاد فرانسوی از آن طرفداری کرده اند. لوی پرول، با اینکه شخص را موظف به اجرای قواعد حقوقی می داند، مورتی را که حکمرانی به زور خود را بر مردمی تحمیل کرده یا از حدود اختیار خود تجاوز نموده است استثناء می کند و مقاومت را در چنین مورتی تکلیف می داند (جامعه شناسی حقوقی، ص ۱۴۸).

تأیید در نگاه محبت منظر بیاید که نتیجه «افکار قلبی» یا «مقاومت منفی» یا «عدم همکاری» چیست، ولی باید توجه داشت که هیچ نظامی بدون افعال عمومی یا نمی گیرد دولت نمی تواند در اجرای قوانین تنها به زور و نیروی پلیس و

متمایل شده اند. دانشمندان غرب به تازگی متوجه شده اند که زندگی اجتماعی و همبستگی اعضای آن ایجاب می کند که اشخاص در برابر «منکر» بی تفاوت نمانند و اگر بموقع به یاری دیگران نشتابند از نظر حقوقی و کفیری مسئولیت پیدا کنند «قانون مجازات خودداری از کمک به مضمومین و رفع مخاطرات جانی مصوب ۵۴/۳/۱۵» نمونه ای از نفوذ این طرز فکر در قوانین است. آنگاه روشنفکر ما این تمایل اجتماعی شدن حقوق را می ستاید و گامی در راه انسانی شدن قواعد می شمارد ولی نهاد «نهی از منکر» را، در اسلام به ریشخند می گیرد، در حالی که این هر دو یکی است مختلف از گفتگو!

مهم ترین پرسشی که در این زمینه باقی مانده این است که «امر به معروف و نهی از منکر» چگونه انجام شود که مفیده ای برسیگیزد و اثر مطلوب از آن بدست آید؟ به بیان دیگر، دشواری در این است که با چه معیاری می توان بین مصلحتی مربوط به امر به معروف و نهی از منکر را با مصلحت مربوط به جلوگیری از ضرر به اشخاص یا جامعه مسلمین و حفظ نظم را با هم جمع کرد؟

این مصلحت گرایی نیاز به سلیقه خاص و آگاهی کامل از ضرورت های زمان دارد و نمی توان قاعده عامی برای آن وضع کرد: دنیای امروز انتقاد درست و سازنده را پذیرفته است، لیکن در روابط اشخاص موقع شناسی و نکته بینی ایجاب می کند که انتقاد به گونه ای انجام شود که مؤثر شود و بازتاب نامساعد ایجاد نکند. بهمین جهت است که در مورد تردید باید به درد حمله کرد نه به بیمار چنانکه شمار دادن زیان های بی سدوباری و اعتیادهای مضر از راه نوشتن کتاب ها و ایراد سخنرانی ها و تهیه فیلم های آموزنده و ساختن سرودها و شعرهای مؤثر، و بطور خلاصه ایجاد یک فضای فرهنگی ارشادی و سالم، به مراتب اثر بیشتری از شماتت معتاد و روی گرداندن از او است. جامعه شناسی و روان شناسی اجتماعی برای شناختن علت ارتکاب «منکر» و جلوگیری مابره نا آن راه حل های علمی ارائه می کند که اسلام، یعنی دین تمک و تعقل، باید از آنها بی اطلاع یا غافل بماند. ژاک لوکرک جامعه ساس فرانسوی، در کتاب «از حقوق طبیعی تا جامعه شناسی» مورتی را نقل می کند که در دهکده ای زنی با محارم شایع شده بود و پس از مطالعه فراوان دولت به این نتیجه رسید که کمبود مسکن برای اعضای خانواده ها و حوابیدن و سکوت جمعی آنان در یک اطاق باعث ایجاد این «منکر» شده است. بهمین دلیل سیر با ایجاد خانه در آن دهکده، بیماری از بین رفت. این نمونه، که حسه محلی دارد و نمی توان از آن قاعده کلی استنباط کرد، دست کم نشان می دهد که گاه راه حل های تحری و علمی تا چه اندازه برای مبارزه با فساد مؤثر است.

استفاده از علوم اجتماعی هرگز بمعنی منع دخالت توده مردم در مبارزه با منکر و طلب حیر نیست. باید وجدان عمومی ضامن پیروزی حق بر باطل باشد و فاسد به هر جا رود با مقاومت و انکار روبرو شود. ولی، این نکته را سیر باید افزود که گاهی راهی که با دست باز می شود باید به دندان کسود. باید از نرم ترین و مؤثرترین راه ها استفاده کرد. از حسوت پرهیز کرد و اجرای سیاست روز را به دولت سپرد، مگر درحالی که این بدصورتی سعاد و مصلحت پیش گیری از وقوع منکر بر همه گیر رجحان پیدا کند، چنانکه، دفاع از جان و مال و ناموس مظلومان، اگر به مقایسه عمومی دسترسی باشد، باید با واکنشی مناسب با تجاوز همراه باشد، و هیچ عاملی بهنگام بروز چنین خطری به امید اقدام های علمی و انتظار دخالت دولت فرصت را از دست نمی دهد.

در این برخورد های حساس، مردم به عنوان سپاه سکو کاری و مدافع حق نیاز به امرتس و راهنمایی دارند و تشکیل اجمن های ملی و اخلاقی، چنانکه امروز در همه دنیا مرسوم شده است، به این هدف عالی کمک می کند ولی در این راه نباید به سرک گرانی و نهاد اخلاقی، «امر به معروف و نهی از منکر» را از حالت مردمی و طبیعی و اصیل خود خارج ساخت.

در قرآن کریم، آنگاه که از داستان برتری جوتی فرعون سخن می راند و او را به دلیل زبون ساختن مردم و کشتن پسران آنان و زنده نگاهداشتن زنان شان «مفسده می خواند» به مستضعفان وعده می دهد که خداوند اراده کرده است تا آنان را در سرزمین خود پیشوا کند و وارث مستکبرانی چون فرعون سازد (سوره قصص، آیه ۴ تا ۶)، نویدی از پیروزی نیروی برحق مردم ستم دیده و خواری کشیده بر لشکر فرعون زمان که بر آنان بزرگی می فروخت و فرزندان شان را قربانی می کرد.

قرآن، خرفمندان اقوام پیشین را که در سرزمین خود نهی از فساد نکردند و تابع ستمکاران شدند و به ناز و نعمت فرو افتادند مذمت می کند و آنان را مجرم می خواند (سوره هود، آیه ۱۱۶) و بدینسان مسؤولیت برگزیدگان قوم را در نهی از منکر سنگین تر از عوام می داند و آنان را به دلیل پیروی از ستمکاران مجرم می شناسد.

بسیاری از نویسندگان اروپایی که از آرمان خواهی دست کشیده اند و دل به «آنچه هست» خوش کرده اند، مقاومت تعرضی را در برابر دولت و قوانین نادرست مجاز نمی شمردند. کانت، حکیم بزرگ آلمانی نیز، با اینکه از پیروان حقوق فطری است، از بیم اینکه جامعه به هرج و مرج کشیده شود و مردم داور نیک و بدقوانین شوند، تعرض به حکومت و مقاومت در برابر قانون را مجاز نمی شمرد. ولی، منطق انبیاء به هیچ عنوان تسلیم به ظلم را نمی پذیرد. چنانکه سن توماس واکن حکیم الهی مسیحی نیز به ملت حق می دهد که در برابر دولتی که برخلاف قوانین الهی قاعده وضع می کند به مبارزه برخیزند و غاصب را سرنگون سازد.

نگرانی کانت و امثال او بیهوده نیست، ولی مساله «امامت» در مذهب شیعه مانع از این است که مردم به تفرقه افتند و از رهبری قاطع محروم مانند. چنانکه در انقلاب ایران رمز پیروزی همین امر بود و اکنون که کار به رهبری سیاسی کشیده است، می بینیم که چگونه گروه ها به تجزیه و تفرقه دچار شده اند و گاه وجود و حسن نیت یکدیگر را نفی می کنند.

۴- مبارزه با ظلم در سطح جهانی: مسلمان، همان گونه که در میان امت خویش، از خودی می گذرد تا خدا را بیاید، در سطح جهانی نیز تنها به ملت خاص نظر ندارد. چنین انسانی از ظلم و مساد، در هر نقطه ای از جهان که باشد، رنج می برد و به بشریت و سعادت او می اندیشد. این جهان بینی را امروز همه ملت های متمدن پذیرفته اند، یا دست کم به پذیرش آن تظاهر می کنند. تشکیل سازمان ملل متحد و انجمن های حقوق بشر و عضو بین المللی و مانند اینها بهمین منظور است که الودگی های سیاسی از کارایی و امکان اصابت اقدام آن ها به واقع می کاهد.

مسلمانی که به عبادت و نیایش در برابر خالق می پردازد، به جهان او و امامتدار او در زمین نیز عشق می ورزد و نمی تواند به سروشت انسان و به ویژه مسلمانان سایر ملت ها بی اعتنا بماند. برای او اقامه عدل اهمیت دارد، زیرا ناموس جهان را بر عدل می نهد و حکم در این راه را حکم حدایی می بیند. پس، دامنه «امر به معروف و نهی از منکر» را در حصار مرزهای معین محدود نمی کند و از این عامل انقلاب فرهنگی و سیاسی در سطح جهان سود می برد.

دادگستری تکیه کند و ناچار است که از توده مردم یاری بخواهد و آنگاه است که انکار اینان کشتیبان را با طوفان روبرو می سازد و سکان رهبری را متزلزل می کند. نمونه بارز این طرفانزدگی توده ای از قوانین رنگارنگ است که هنوز از کتاب ها بیرون نیامده است و در زندگی اجتماعی نقشی ندارد.

نمونه بارزتر و مظهر کامل «مقاومت منفی» در انقلاب ایران دیده شد: مردم از همکاری با دولت سرباز زدند، دانشمندان به گوشه ای نشستند تا جایی که ناگزیر شدند اندیشمند فرمایشی بسازند، قضات دست از کار کشیدند و کارمندان یا در خانه ها ماندند یا در اداره به راه خود رفتند، کارگران به اعتصاب دست زدند و ستون فقرات حکومت را شکستند، بازار بسته شد و کارخانه ها تعطیل. بطور خلاصه دولت بهرسو می رفت با کلمه «نه» روبرو می شد و همین امر حکومت را از نظر اقتصادی و روحی به تزلزل کشید و سرانجام از پا در انداخت.

ب- مقاومت دفاعی. این چهره مقاومت جنبه منفی ندارد، بلکه توده ناراضی در برابر ستم از خود دفاع می کند: در برابر بولنجرهای شهرداری که به قصد خراب کردن خانه های مردم می رود صف می کشد؛ برای جلوگیری از حرکت تانک ها راه بندهای مصنوعی ایجاد می کند و حتی اتومبیل خود را آتش می زند، در روزنامه ها اعتراض می کند و اگر نشد شبنامه منتشر می سازد، در دفاع از حق و افشاگری و نشان دادن چهره کریه «منکر» سخنرانی می کند، از محکوم کردن مجرمانی که حکومت دستگیر ساخته است سرباز می زند، پول خود را از بانک ها می گیرد، به خانه ها نفق می رساند، راه پیمایی می کند تا ندای حق طلی خود را، به گوش جهانیان برساند و خاموشان و تماشاچیان را به «معروف زمان» یا مبارزه با ظلم بخواند، در ساعات مع عبور و مرور به خیابان ها هجوم می برد، در پشت بام ها تکبیر می گوید تا به طاغوت زمان نشان دهد که دست «الله» بالاترین دست ها است، در خیابان نماز می گذارد تا بگوید که حمد و ستایش مخصوص پروردگار است، تنها باید او را عبادت کرد و تنها از او یاری خواست... اینها گوشه ای از دفاع دلیرانه مردم ایران است که برای «نهی از منکر» انجام داد و ماهوز نمی دانیم که مایه های بومی و سنتی آن چه بوده است و بهمین دلیل نیز آن را ندانسته با کار «ساواک» تشبیه می کنیم!

ج- تعرض به حکومت: تعرض به حکومت شدیدترین چهره «امر به معروف و نهی از منکر» و نقطه غلیان و مرز مشترک آن با «جهاد» است. در مواردی که حکومت به غصب مشاغل و تجاوز به امانت الهی و مردمی دست می زند و ظلم پیشه می کند و همه چیز را از آن خود می شمارد و مردم را رعیت می پندارد و اراده عمومی را حقیر و ناچیز می انگارد، از نظر اسلام معرل است و مردم حق دارند برای برانداختن آن انقلاب کنند.

فان

و کتون فهمیدی
آن دروغ هایی را
که به تو می گفتند
تو همیشه خواندی:
بابانان داد
و می اندیشیدی
که همیشه نان دارد بابا
و کتون می شتوی:

امیرجودگی

حق حق پر ندی
که دو دست پاکتی
حالی از نان مانده ست

کارنامه دوساله

بقیه از صفحه ۳

صدونجاه اتوموبیل مردم وویرانی باغ که روزنامه ها نوشتند کارگران مسلمان عده ای را که درروز عیدقربان به میخوارگی سرگرم بودند تنبیه کردند.

از وقایع این دوره ربودن نعمت میرزازاده شاعر و همانا طبق از جلوی دانشگاه صنعتی و به بیابان بردن و مضروب کردنشان، توقیف به اذین عضوکانون نویسندگان و کتک زدن من و منوچهر هزارخانی در دانشگاه لاهیجان و حوادثی از این دست بود که البته همه به دست «اولیای دانشجویان» انجام میشد.

در این دوره حاج سیدجوادی نامه مفصل «از کودتای ۱۲۹۹ تا امروز رژیم ایران غیرقانونی است» و «نامه ای به خواهرم آنجلادویس» را منتشر کرد.

انتشار نامه علیه ایت الله خمینی در شانزدهم دیماه ۱۳۵۶ قم را به حرکت در آورد. بازارها بسته شد. توده مردم که ضمن مبارزات و افشاگریهای روشنفکرانه علیه رژیم از طرفی تحریک شده بودند و از طرف دیگر به حکم تجربه نه رابطه مستقیمی با روشنفکران داشتند و نه اعتمادی، برای حرکت به دنبال رهبری آشنا و مورد اعتمادی می گشتند، که باز یافتند. روحانیت به حرکت در آمده بود.

کشتار قم و عکس العمل شدید مقامات روحانی مردم را به حرکت در آورد ولی سرکوبی شدید بود و قهر امیز. مراسم چهارم شهدای قم را مردم تیریز گرفتند که سرکوبی و کشتار دیگری در پی داشت و چهارمین روز یاد بود مردم تیریز را مردم پزد بر پا داشتند، که باز کشتار مهیب دیگری.

در میان جامعه روشنفکری انجمن، حقوقدانان، جبهه ملی، کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر نسبت به این وقایع با صدور اعلامیه هایی درباره وقایع روز و علیه سرکوبی مردم عکس العمل نشان می دادند. حتی با آنکه قضات دادگستری از دخالت در سیاست منع شده اند، پنجاه و شش نفر از قضات جوان و شجاع اعلامیه ای دادند که برایشان گران تمام شد، ولی کانون نویسندگان که در شش ماهه اول سال ۵۶ قلب مقاومت در برابر استبداد بود به علت اختلاف

صنعتی جمعیت زیادی جمع شد. آرامش شاه برهم خورد. دستگاه انتظامی و سازمان امنیت به فکر جلوگیری افتادند. در یکی از شبها بیش از شش هزار دانشجو همراه جمعی از روشنفکران و مردم علاقمند در سالن ورزش دانشگاه صنعتی که محل اجتماع آنان بود به محاصره پلیس در آمدند و تا عصر فردا در آنجا ماندند و مردم تهران را متوجه کردند. عده ای توانستند از محاصره خارج شوند. مانیز در خانه حاج سیدجوادی جمع بودیم. دواعلامیه در پشتیبانی از دانشجویان و تقییح عمل قوای انتظامی در شهر منتشر کردیم.

روز بیستم آبانماه ۱۳۵۶ شاه به امریکارفته بود که تا داخل تظاهرات پرشور ایرانیان علیه ورود او ترتیب داده شد که تا داخل کاخ سفید ریاست جمهوری دامنه آن کشیده شد. در غیاب شاه و شاید به عنوان عکس العمل تظاهرات امریکا، نیروهای مخصوص ضربت رژیم، درروز ۲۵ بهمن دانشجویان دانشگاه صنعتی را که از مراسم شعر خوانی و سخنرانی برمیگشتند ناگهان در فاصله بیش از یک کیلومتری دانشگاه، در خیابان ایزنهاور مورد حمله قرار دادند و آنان را به خاک و خون کشیدند. بیش از بیست نفر از آن دانشجویان زخمی به خانه حاج سیدجوادی پناه بردند، از ساعت ۳ بعدازظهر تا شب در آنجا بودند و دوستان طیب آمد بودند به معالجه و زخم بندی. آن روز و آن واقعه، تغییر روحیه مردم را مژده داد. مردمی که تا آن زمان به حوادث بی اعتنا بودند، جوانان زخمی و فراری را در خانه های خود پناه دادند.

فردای آن روز اعلامیه حاج سیدجوادی که با عنوان «درخانه کوچک من» معروف شد دست به دست میگشت.

از آن روز دستگاه انتظامی شاه روش تازه ای برای سرکوبی جوانان معترض که دیگر به خیابانها ریخته بودند، برگزید. گاردهای مخصوص را با لباس شخصی و چماق به سرکوبی مردم می فرستاد. بی رحمانه جوانان را میزدند و می بردند و روزنامه های کیهان و اطلاعات و رستاخیز و آیندگان می نوشتند که: اولیای دانشجویان با فریادهای جاویدشاه، دانشجویان بیگانه پرست را سرکوبی کردند. در پانز و زمستان اوج این نوع زد و خوردها بود. یک نمونه هم کتک زدن مردم در باغ حاجی گلزار نزدیک کاروانسرا سنگی بود که برای جشن عید قربان و شنیدن سخنرانی گردآمده بودند و خرد کردن بیش از

نگرفته است. زاهدی که هر روز فشار بیشتری برای تصمیم گیری به شاه وارد می سازد و وجود اشرف، که فعلا تبعید شده و با شوهر بومش احمد شفیق در شهرکان در جنوب فرانسه بسر می برد- در این تصمیم گیری خالی از اثر نمی داند. اشرف طبق اعلامیه دولت مصدق، منته به مقروض بودن به بانک کشاورزی است و به عنوان «عصر نامطلوب» در خارج از کشور بسر می برد. بنا بر توصیه کیم روزولت، اشرف به بهانه قصد فروش اموال و پرداخت قروض به تهران خوانده می شود. در ۳ مرداد ۱۳۳۲ اشرف بنام خانم شفیق در تهران از هواپیمای آفرانس پیاده می شود. اشرف به خانه غلامرضا می رود و همان شب نزد شاه است.

مصدق و یارانش در همین زمان مشغول دیدن فیلمی از شورهای ۲۲ تیر ۱۳۳۱ چهارم جولای ۱۹۵۲ می باشند. مذاکرات شاه و اشرف پنهانی انجام می شود. انتقاد اشرف که با صدای بلند انجام می شود و حتی در راهروها نیز شنیده می شد، بعدها از جانب هر دو پنهان نگاه داشته می شود.

مصدق فقط در روز بعد از ورود اشرف اطلاع می یابد و بلافاصله از وزیر دربار توضیح می خواهد علت ورود اشرف را پرداخت وامهای اعلام می کند. این امر برای مصدق و در آن شرایط قابل قبول است. در همان روز توضیح وزارت دربار بدین شرح اعلام گردید که والا حضرت اشرف پهلوی روز گذشته بدون اجازه اعلیحضرت شاهشاه و بدون موافقت وزارت دربار، به تهران وارد شده که وزارت دربار خروج فوری والا حضرت را خواستار شده است و در آینده هر یک از اعضاء خانواده سلطنتی که امری برخلاف شئون تاج و تخت انجام دهند، طرد خواهند شد.

روز بعد نیز اشرف به پراورش پرخاش می کند و تقریبا در همین زمان رئیس سازمان سیا آلن دالسی که مشغول گذراندن تعطیلاتش در سوئیس است، موجهات تکرانی خود را از اوضاع نارام ایران به خبرنگاران ابراز می دارد. به عقیده وی خطر کمونیسم در ایران بطرز فوق العاده گسترش یافته است. این توضیح همان گونه که انتظار می رفت، در تهران پیمانده بسی منمکس گردید بخصوص که همزمان با پیاده شدن آنتونی لاورنتیف ۴۹ ساله، سفیر جدید شوروی و زتش در فرودگاه مهرآباد تهران بود.

لاورنتیف یکی از «کاربران» به شمار می رفت در ۱۳۳۵/۱۳۳۶ به گام اولین درگیری های تیتو و کرملین سفیر شوروی در بلغراد بود و وجودش در آنجا موجب عصبانیت یوگسلاویان گردیده بود. ساعت ۶/۵ بعد از ظهر ۸ مرداد هواپیمای اشرف به مقصد ژنو پرواز می کند. پراورش غلامرضا و حمیدرضا وی را تا فرودگاه بدرقه می کنند.

ورود شواتزکف

مانند اشرف بخصوص با اصرار مصدق به خروج وی، امکان پذیر نبود اما اقامت برق آسایش در تهران بیهوده نبود و وجودش کمک موثری برای تصمیم گیری شاه بود که روزولت معتقد بود

کودتای ۲۸ مرداد

بقیه از صفحه ۸

که فرصت را نباید از دست داد و بهمین جهت از شواتزکف کمک خواست. وی که در این زمان در تهران نبود از ۱۳۳۷/۱۳۴۸ یعنی پس از پایان ماموریتش در تهران، فقط چند بار و انهم کوتاه از ایران دیدن کرده بود، در تعطیلاتش که در لبنان، سوریه و پاکستان سپری می شد، بسر می برد. روابط زاهدی و شواتزکف که سالها با یکدیگر همکاری داشتند بسیار دوستانه بود. وی هم چنین شاه را خیلی خوب می شناخت.

در ۱۰ مرداد ۱ اوت شواتزکف تحت عنوان دیدار از دوستان به تهران وارد گردید. وی ابتدا زاهدی و بعد شاه را ملاقات نمود.

شواتزکف از دیدن وضع شاه یکبار خورد، زیرا اگر چه دیدار اشرف تا حدی روحیه شاه را تقویت کرده بود اما بازگشت اشرف در تضعیف روحیه شاه بی تاثیر نبود.

«همه چیز از دست رفت» شاه به شواتزکف گفت. «شما با آمدن دنا دوستی خود را به من ثابت کردید اما من دیگر امیدی ندارم، کار من ساخته است.»

شواتزکف ساعتها کوشید تا روحیه شاه را تقویت کند اما بی نتیجه بود. ۲۸ ساعت بعد از ورودش، شواتزکف سفارش را به پاکستان بدون گرفتن نتیجه ای، ادامه می دهد. اکنون زاهدی و کیم روزولت هستند که دستی برآتش دارند و باید همه چیز را نجات دهند.

در ۱۱ مرداد ۱۳۳۲ دوم اوت ۱۹۵۳ پلر مصدق کاخ سلطنتی تحت کنترل شدید قرار می گیرد و دیدار از شاه باید با اجازه قبلی نخست وزیر انجام گردد.

بعضی آنکه لاورنتیف فراردها فرقه را پیشنهاد می کند مصدق مصمم به بستن یک فراردها سیاسی - اقتصادی می شود. حزب توده موقعیتی بدست می آورد و طرفداران ایت الله گلشنی فریاد وحیانه شده را بر می آورند. تظاهرات و فریاد اعتراضی در می گردد. موقعیت سیاسی کشور برای مصدق دشوار می گردد و مردد است که آیا لاورنتیف را دوباره دعوت کند.

بعدها چنین تلقی می شود که مصدق بعنوان انتقام گرفتن از انگلیس ها و امریکایی ها تصمیم به تسلیم ایران به شوروی هارا داشته است که البته صحت ندارد. مصدق اگر چه به حزب توده روی خوش نشان می داد اما از شوروی ها می ترسید. هر حال در تنگنا افتاده بود و می بایستی کاری انجام دهد. بهمین علت بدون آنکه خط مشی مشخصی داشته باشد عمل می کند. مصدق این که باید منتظر نتیجه رفتاریم نیز بشود.

جنبش

جای اداره: تقاطع فرصت شیرازی و اسکندری شمالی شماره ۱۵۵ - تلفن ۹۷۷۳۸

داخلی و کتک و کوشش همان جمعی که کانون را از ورود به مسائل روز منع کرده بودند، از قافله عقب ماند. آندسته از طرفی طرحی برای موضع کانون داده بودند و برسر آزاد بودن کانون در ائتلاف با احزاب سیاسی پافشاری میکردند و از طرفی دیگر با اینکه در اعلامیه های کانون در حدود درخواستهای کانون نسبت به مسائل خصوصی، به مواضع سیاسی حکومت آموزگار حمله میشد، کانون را حتی از صدور بیانیه ای به همدردی مردم باز می داشتند.

گروه کوچک، ما دیگر کوچک نبود. اعلامیه های حاج سید جوادی در هر گوشه تهران و در هر شهرستان تکثیر میشد و دست بدست می گشت. علاوه براین برای افشاگریهای روزمره تراکت ها، بیانیه ها و اعلامیه های مرتب و کوچکی لازم بود. اعلامیه ها و تراکتها به اقتضای موضوع و مطلب با امضاهای متنوع «خبرگزاری داخلی، نهضت مقاومت ملی، مجاهدان مسلمان ایران و عده ای از معلمان مبارزه گروهی از این امضاهای زیر بیانیه هاست که جز گروه کوچک ما کسی از آن خبر نداشت.

باز جمع میشدیم و بحث و بحث و بحث. قرار شد گروهی اعلام شود با نامی معین نام «جنبش آزادی ملی و انسانی ایران» در اسفند ماه ۱۳۵۶ زیر بیان نامه ای آمد که علی اصغر حاج سید جوادی نوشته بود. مردم در این بیان نامه دعوت شده بودند که عید را تحریم کنند و به تلویزیون و رادیوی دولتی گوش ندهند.

در دهه اول اسفند ۵۶ از گروه ما، شمس آل احمد را توقیف کردند. شمس در زندان بود که پیش از نوروز اولین شماره «جنبش» منتشر شده باز با تهدیدها و وضع فوق العاده ای که موجود بود قرار شد هرچه مخفی تر و با کادر هرچه محدودتر کار کنیم.

جنبش تا منتشر نشد از وجود آن جز حاج سید جوادی و من کسی مطلع نبود. سرمقاله و مقاله ای دیگر را او نوشت و چند خبر و مطلب من و تایپ به گردن من بود که بلد نبودم و دردسری بزرگ بود و مهندس مقدم که شرکت برنامه ریزی کشاورزی در دفترش یک دستگاه زیراکس بود. همراهی کرد. پرسید چه چیز هیخواهیم تکثیر کنیم. پی این ترتیب اولین پانصد شماره از روزنامه جنبش در آخر اسفند ماه ۵۶ در تهران منتشر شد.

بقیه این نگاه گذرا در شماره اسه تمام میشود.

رفراندومی که نتیجه اش در ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ اعلام می گردد، برای انحلال یا برقراری مجلس انجام شده است. نتیجه رفراندوم برای انحلال مجلس در تهران این شرح است: ۱۵۵/۵۴۴ موافق و ۱۱۵ رای مخالف انحلال مجلس بود.

نتایج آرا به هر دو جبهه امید تازه می بخشد. مصدق نتیجه می گیرد که می تواند در انتخابات جدید مجلسی مرکب از طرفدارانش بوجود آورد، در حالیکه برای سلطنت طلبان مسله شده بود که ریشه اختلاف در میان مردم بسیار عمیق بوده و می بایست از آن بهیبت استفاده را نمود.

نتیجه رفراندوم برای شاه امیدبخش بود. التماسهای اشرف، توضیحات کیم روزولت و نرمان شواتزکف نتیجه می بخشد و دیدارهای لوی هندرسون سفیر امریکا نیز بی تاثیر نیست. موثرتر از همه خبر جدیدی است که کیم روزولت و زاهدی چند روز بعد برای شاه می آورند: سرلشکر گیلان شاه، رئیس ستاد نیروی هوایی که چون جبهه اش مشخص بود و بهمین جهت نیز از ماجرا کنار گذاشته شده بود، شخصا آمادگی خود را برای همکاری اعلام داشته که این امر به دو علت بسیار مهم بود.

اول اینکه گیلان شاه فرمانده مطلق العنان نیروی هوایی بود و خلبان ها دستورات وی را بدون چون و چرا اطاعت می کردند و دوه اینکه وی در باشگاه افسران و دیگر محافل پایتخت از نفوذ زیادی برخوردار بود و همدست بودن گیلان شاه، بمعنی در دست داشتن نیسی از قوای ارتش بود.

علاوه بر آن کلیه خبرهای جاسوسان بدون استثناء دال بر تغییر جهت عقاید عمومی بود. در بازار انتقال از مصدق شدیدتر می شود. خوش و بش مصدق با شوروی ها تولید وحشت می کند. بحث های شدید در محافل و هتلهای بزرگ در می گردد.

اشتباه مصدق

مصدق اشتباه بزرگی مرتکب می شود و دستور حکومت نظامی در تهران می دهد. این محدودیت موقعیت سیاسی را حلالت می کند و انتقال از مصدق را شدیدتر می سازد. اکنون زمان مناسب فرا رسیده است. شاه باید سرانجام تصمیم بگیرد.

این مرحله زمانی بسیار امیدبخش است. بعضی منابع معتقدند که اشرف بعضی و روش به ژنو و اطلاع از وجود آلن دالسی، رئیس سازمان سیا در سوئیس یا وی تناس می گیرد. حتی هندرسون سفیر امریکا در تهران نیز خیلی کوتاه به سوئیس پرواز می کند تا در گفت و شنود آشنی شرکت نماید. در این مذاکرات اشرف حتی پشتیبانی امریکا را در صورت سقوط مصدق و موقعیت خرابتر می شود زیرا که نزدیک شاه بر همین علف بود آلن دالسی می بایستی شدیداً حمایت امریکارا از اشرف را مطمئن کرده باشد زیرا اشرف این امر را محال می بیند. اشرف را متقاعد می کند و موجب می شود که شاه بالاخره تصمیم بگیرد. بقیه در شماره آینده

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

ترجمه دکتر مریم میر احمدی

یکشنبه نوزدهم فروردین ۱۳۵۷

در تاریخ معاصر ایران، کودتای ۲۸ مرداد و آنچه که در پشت پرده و تحت حمایت بیگانگان انجام گرفت، نقطه عطفی است که دامنه آن تا انقلاب اخیر ایران کشیده شد.

قیام ۲۸ مرداد و سرکوب کردن آن از نظر زمانی، اگر چه چندان دور نیست اما بسیاری از حقایق هم چنان در پس پرده باقی ماند. فضای سیاسی دوران بعد نیز چنین شرایطی را نمی پروراند تا تجسس و تعمقی درباره آن انجام گیرد.

مطلب زیر ترجمه فصول ۱۶ و ۱۷ کتاب ژرار دوویل، از آلمانی است که تحت عنوان «شاه» در ۱۹۷۵ در وین و دوسلدرف از متن اصلی ترجمه و چاپ گردیده است. مترجم امیدوارست متن کامل کتاب بزودی در دسترس عموم علاقمندان قرار گیرد (مترجم محترم آقای ابوالحسن نجفی دست به ترجمه این کتاب از فرانسه زده اند که امیدست بزودی منتشر گردد).

لغزش هایی نیز در این کتاب به چشم می خورد. اما فصول مربوط به کودتای ۲۸ مرداد آن حاوی مطالب تازه و ناگفته یی است که بازگو کردنش برای علاقمندان تاریخ خالی از اهمیت نیست.

ورود مامور سازمان سیا

در ۱۵ تیر ۱۳۳۲ ششم جولای ۱۹۵۳ از مرز قصر شیرین مرزی وارد ایران می شود که طبق مدارک ضد جاسوسی ایران، وجود خطرناکی برای دولت دکتر مصدق است. وی سرگرد کریمیت روزولت معروف به کیم روزولت برادرزاده تنودور روزولت و عموزاده فرانکلین روزولت روسای جمهوری آمریکا می باشد. کیم روزولت عضو سازمان سیا است. سازمان جاسوسی که بسال ۱۹۴۷ بدستور ترومن تاسیس شد تا بعنوان مرکز خبرگیری آمریکا در

سراسر جهان فعالیت نماید.

کیم روزولت که کارشناس اوضاع خاور میانه می باشد از جانب آلن دالس برادر فوستر دالس که از فوریه ۱۹۵۲/۱۳۳۱ ریاست سازمان سیا را به عهده دارد، مامور شده است که با هر وسیله ای مصدق را ساقط کند.

انتخاب شاه یا مصدق بدون کمک ارتش ایران بسیار مشکل بود به همین جهت آمریکا با چرچیل و وزیر امور خارجه اش، آیدن به مشورت می نشیند. سیا قصد یک نزاع نظامی را ندارد بلکه مترصد سازمان دادن قیامی بر علیه مصدق است.

سفر کیم روزولت با نام حقیقی ریسک بزرگی برای وی بشمار می رفت اما در مرز اهمیت چندانی به ورود وی نشان داده نشد و هنگامیکه کیم روزولت مشاهده کرد که مامور گمرک سطرها را چاپجا خوانده و در فرم و در مقابل نام خانوادگی بجای روزولت «جای زخم بر روی گونه چپ» می نویسد، خیالش راحت می شود. نام کیم روزولت در هیچ کجا ثبت نمی گردد. چند روز بعد کیم روزولت در جای امنی در تهران مسکن می گزیند و مشغول بکار می شود. فقط سه نفر از وجود وی در تهران باخبرند: سرلشکر زاهدی، اردشیر زاهدی که هر دو با وی دوستی قدیمی دارند و شاه.

کمیته ۴۶ نفری

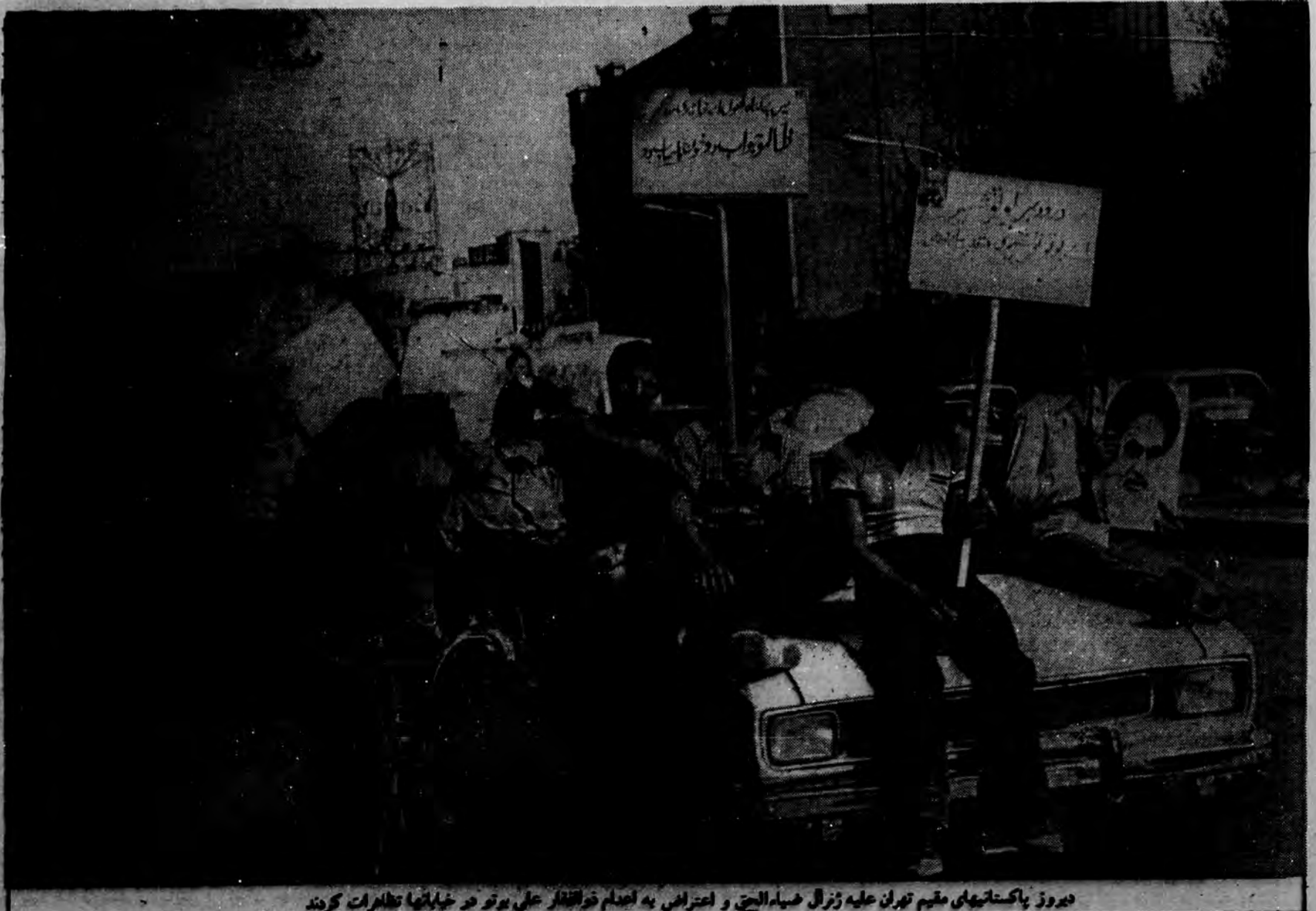
پیش از ورود کیم روزولت، شاه زاهدی را به نزد خود خوانده است تا راجع به موضع مردم صحبت کند. مصدق شاه را زیر نظر دارد بنابراین دیدار زاهدی مخفی نمی ماند و زنگ خطری به شمار می رود. زاهدی هم چنان در مخفی گاه خود که مجلس است، بسر می برد و وی هم چنین اولین شخصی است که کیم روزولت را ملاقات می نماید. ملاقات آنان به علت آشفتگی اوضاع تهران در تابستان ۱۳۳۱ پنهانی انجام می گیرد. نقشه آمریکا چنین است: برزیدنت آیزنهاور آماده است شاه و پاراننش را حمایت کند. زاهدی اعتراف می کند که آنان موضع چندان محکمی ندارند و ارتش بوسیله پیروان مصدق تحت الشعاع قرار گرفته است و حتی دهها نفر از

افسران آن، عضو حزب منحل شده می باشند کیم روزولت امار دقیق افراد مورد اطمینان را مطالبه می کند، تعداد آنان بیشتر از ۵۰ افسر و حدود ۸۰۰ سرباز نمی باشد. کیم روزولت براساس اصل هسته مقاومت که در آخرین جنبشهای اروپائی بکار برده شده بود، عمل می کند: گروه کوچکی از پاران را گرد می آورد که با دسته های کوچک دیگری کار کرده و آنان را آماده سازند. کار مشقت باری است اما در آخر ماه کیم روزولت مطمئن می شود که می تواند روی عده کمی از آنان حساب کند. بدین ترتیب تحت سرپرستی زاهدی «کمیته ۴۶ نفری» عبارت از افراد نظامی و غیر نظامی، بوجود آمد. مهمترین افراد آن، شخص سرلشکر زاهدی پسرش اردشیر، نصیری، یزدان پناه، اویسی، خاتمی، اتابای و امیر متقی، که همگی از افسران برگزیده بودند. امیر متقی، اسدالله علم را که در خانه خودش در بیرجند در تبعید به سر می برد، مطلع می سازد و بر اثر مساعی کیم روزولت شکاف لازم بین دسته های مختلف ایجاد می گردد بدون آنکه از نقش وی آگاهی یابند. مشکل بعدی تصمیم شاه بود که می بایستی اکنون از پس پرده ظاهر شود و مصدق را با امضای یک فرمان عزل و زاهدی را بعنوان نخست وزیر منصوب نماید. اما تردید و سستی شاه و اتکاء وی به دیگران مشکل بزرگی برای کیم روزولت است. شاه خیلی کم غذا می خورد و روزانه ۶۰ سیگار می کشد و لرزه دستهایش کاملا معلوم است. اعتماد وی به دنیای اطرافش بسیار کم شده است. یکی از پاراننش به او توصیه می کند: «داعلیحضرت، اعلام جمهوری نمائید و خود را نیز کاندید ریاست جمهوری کنید. شاید شانس باقی باشد.»

ثریا نیز برای شاه تکیه گاهی نمی باشد بلکه بر عکس وی از زندگی در ایران ناراضی بوده و در شرایط نامساعد تمایل به ترک همه چیز داشته است.

ورود اشرف

بشتیانی امریکا و کیم روزولت برای سقوط مصدق، دلار امریکا را به ایران سرازیر می کند اما شاه هنوز تصمیم قطعی را بقیه در صفحه ۷



دیروز پاکستانیهای مقیم تهران علیه ژنرال ضیاءالحق و اعتراض به اقدام فوجیان علی بنو تو در خیابانها تظاهرات کردند